

# جنگ امریکا در افغانستان

درنگی بر نوشته پروفیسور پیتر دال اسکات استاد  
دانشگاه بروکلی

نگارش: عبدالواحد سیدی

دلو 1392 هـ ش / جنوری 2014

بلخ - افغانستان



درنگی بر نوشته پروفیسور پیتر دال اسکات استاد دانشگاه بروکلی

در مورد

## جنگ امریکا در افغانستان

نگارش : عبدالواحد سیدی

بخش اول

پروفیسور دال اسکات استاد با تجربه دانشگاه بروکلی در کلیفرنیا کتاب «ماشین جنگی ایالات متحده امریکا را در سال 2012 انتشار داده و در طلیعه آن آورده است:

یازده سپتمبر و جنگ علیه تروریسم. جنگ ایالات متحده و ناتو در 18 نومبر 2012 توسط حمید محوی در پاریس ترجمه و توسط گاهنامه هنر و مبارزه انتشار یافته است .

امروز فوری ترین موضوع سیاسی جهان را جلو گیری از حاکمیت امریکائی یا «پاکس امریکانا» تشکیل میدهد . این خراشه ممکن است به جنگ جهانی بیانجامد قسمیکه دیده میشود این قرارداد های صلح («پاکس») در آخرین مرحله خود، بیش از پیش صلح طلب و حافظ صلح بوده باشد، بیش از پیش روی تحمیل قدرت رقابتی جنگ طلب و طبیعتاً غیر قانونی و نابرابر تمرکز داشته است .

جلو گیری از چنین جنگی و ارزیابی آن بعنوان هدف قابل دسترسی ، میتواند ادعای بلند پروازانه ای تعبیر شود .

در این زمینه دو سیاست اخیریکه در کارکردشان انجامیده و ضد تولیدی بودن آن آشکارا شده است ضرورتاً بشکل واقع گرایانه مورد نقد و بررسی قرار میگیرد :

1. اصطلاح اولی در قرن نهم توسط «صلح بریتانیائی» که در قرن نهم رخداد .
2. اصطلاح صلح «پاکس امریکایی» میباشد که ضد تولیدی بودن آن آشکار گردیده که ما در اینجا موضوع این اصطلاح را مورد نقد و بررسی قرار میدهم:

پیش از همه به اصطلاح «جنگ علیه تروریزم» می پردازیم که ایالات متحده در افغانستان، راه اندازی آن را به عهده داشته و باعث گردیده تا در این کشور (امریکا)، سیاست داخلی و خارجی آن، بیش از پیش تحت تأثیر «جنگ علیه تروریزم» به دلیل خود ساختگی آن، بجای آنکه موجب از بین بردن تروریزم شود بیشتر موجب افزایش هراس افگنی گردیده است. این سیاست ضد تولیدی بوده، اگر هم تولیدی داشته است ترورستها و قربانیان حملات آنها را افزایش داده است روی این واقعیت که سیاست مداران واشنگتن «جهاد طالبان» را که میبایست بعنوان دشمن و از طیف ترورستها دانسته شود، آنها را تأمین مالی کرده و تجهیزات نظامی در دسترس شان قرار میدهد. و به همین سبب است که کارشناسان هوشدار داده اند که «جنگ علیه تروریزم» به دلیل خود ساخته بودن آن، بجای آنکه موجب از بین بردن هراس افگن ها شود، بیشتر موجب افزایش آنها شده است. «جنگ علیه هراس افگنی» به شکل پیچیده ای با «جنگ علیه مواد مخدر» در پیوند تنگاتنگ قرار دارد. در واقع این دو جنگ خود ساخته عبارت اند از:

1. جنگ علیه دهشت افگنی

2. جنگ علیه مواد مخدر

در واقع، این دو جنگ خود ساخته بر پیکر یک جنگ واحد قرار دارد. با برپایی آن امریکا یک «شبه دولت» در کولمبیا تحت عنوان «دفاع مشترک کولمبیا» بوجود آورد که اعمال هراس افگنی را سازماندهی میکرد. بهمین گونه به فرمانروایی «هراس افگنی» های خونبار تری در مکزیکو دامن زده شد، که منجر به کشته شدن 50000 نفر در طی شش سال گشت. (کاهش تدریجی بودجه عظیمی که بدفاع و اطلاعات اختصاص دارد).

در سال 2001 با پیاوردن «جنگ علیه تروریسم» و حمله به افغانستان، ایالات متحده موجب گردید که تولید تریاک به این کشور به دو برابر افزایش پیدا کند و در عین حال افغانستان به بزرگترین تولید کننده هروئین در حدود 90% در سطح جهان تبدیل شده و بخش بزرگی از تولید جهانی چرس (حشیش) را نیز بخود اختصاص داد (حذف تدریجی وجوه خشونت بار به اصطلاح (جنگ علیه هراس افگنی، ولی با حفظ امکانات پلیس سنتی در مباره علیه تروریسم). چنانچه در افغانستان همه از خود می پرسند: بر فرض که دهاقین افغانستان مولد تریاک و حشیش است ولی آنکس که آنرا به اروپا و امریکا میرساند که ها هستند؟ لابد اگر تقاضایی برای اینگونه مواد وجود نداشته باشد و سازمانهای قوی بین الدولتی وجود نداشته باشد که قادر خواهد بود اینهمه تریاک را تولید و به خورد جهانیان بدهد.

حالا نه تنها شهروندان امریکایی بل تمام دنیا معتقد و آگاه هستند که صرفاً مداخلات نظامی کشور هایشان در هر کجا، بصورت سیستماتیک باعث تولید (تورید) مواد مخدر و افزایش آن به علاوه بی ثباتی امنیتی در آنجا میگردد. در آسیای جنوب شرقی در سالهای 1950 و 1960 و بعداً در کلمبیا و در افغانستان و همین قسم کشت تریاک در عراق پس از تهاجم ارتش ایالات متحده در سال 2003 افزایش داشته است. (تشدید اخیر نظامیگری از سوی ایالات متحده را میتوانیم به «وضعیت فوری» اعلام شده در 14 سپتامبر 2001 نسبت دهیم، که از آن تاریخ تا امروز هر ساله توسط رئیس جمهورهای ایالات متحده امریکا تمدید شده است. این وضعیت فوری یایست بصورت فوری متوقف ساخته شود، و آنچه را که بنام اقدامات دائمی دولت، به آن ضمیمه کرده اند باید مورد بازبینی قرار گیرد. این اقدامات دایم حراست و دستگیری و بازجویی افراد و حتی خانواده ها، بدون مجوز، و همین گونه نظامی سازی امنیت داخلی را نیز در ایالات متحده بمنظور ارتباط با واقعه یازده سپتمبر را نیز در آن کشور دربر میگیرد.

(هر دو جنگ خود ساخته ی ایالات متحده برای منافع خصوصی سود آور است چنانچه در افغانستان هزاران نفر از این پوله های باد آورده چه در دستگاه دولتی افغانستان و چه مقاطعه کارانی که در این مسیر قرار داشتند،

همه را بگونه غیرقابل باور به ثروت های هنگفتی که اعداد سرسام آور را میسازد به جنب ملیونر های دالری هم در افغانستان و هم در خود ایالات متحده، اضافه نموده چنانچه سر و صدای رسانه های تصویری در مورد یکی از وزرای کابینه افغانستان میباشد حاکی از سرمایه گذاریهای به پیمانیه وسیع در کانادا شده و مشکلات غیر قابل اصلاحی را در چوکات یک حکومت داری خوب در افغانستان ایجاد کرده است که نه جامعه بین المللی و نه دولت مردان افغانستان قدرت این را ندارند که این فساد را برچینند. (مولف))

برعکس آنچه که مردم و حلقات بین المللی در افغانستان تصور میکنند که گویا اگر در افغانستان پایگاه نظامی ناتو بالاخص امریکا برقرار نگردد به صلح و امنیت داخلی این کشور صدمه وارد میکند؛ در حالیکه نویسنده این اثر می آورد: «برعکس در آنجائیکه مداخلات نظامی ایالات متحده متوقف شده، تولید مواد مخدر نیز توقف یافته است به ویژه در کشور های آسیای جنوب شرقی (ویتنام و کامبوج) از سالهای 1970.

هر دو جنگ خود ساخته امریکا در (مواد مخدر و هراس افگنی) برای منافع خصوصی سود آور است و با لابی گری تداوم پیدا می کند هم زمان هر دو جنگ (علیه تروریسم و مواد مخدر) به گسترش نا امنی و بی ثباتی در امریکا و تمام جهان انجامیده است.

بر این اساس در فراسوی دیالکتیک متضاد؛ نظم نوین جهانی تحت رهبری ایالات متحده امریکا به تدریج به بی نظمی جهانی تبدیل می شود.

از سوی دیگر اگرچه ظاهراً شکست ناپذیر بنظر میرسد ولی وضعیت امنیت ملی، به دلیل مشکل فقر، اختلاف در آمد ها و مواد مخدر، به تدریج کشور توسط سد ها و موانع نهاد ها فلج شده، و وضعیت نا امنی ملی جایگزین می شود؛ (همین اکنون در کشور ما افغانستان آنچنان مسایل قومیتی را حاد ساخته اند که حتی در رسانه های تصویری با همدگر از آدرس یک قوم به اقوام دیگر اهانت و توهین دامنه دار صورت می گیرد و باید اذعان داشت که اکثر افرادی که تظاد های ملی و تفوق و برتری قومی در دست شان است هر روز آینده

کشور را زیر سوال می برند که در قدم اول مستولیت و قرار گرفتن افغانستان در حالت اپرتایت از زمان حزب دیکوکراتیک خلق بنام اقوام برادر و تشکل وزارت اقوام و قبایل دامن زده شد و در زمان انارشی و پا گذاشتن امریکا در 2001 اشخاصی را بقدرت رساند که بعداً در تفوق خواهیهای قومی دست بالایی دارند این در حالی است که در زمان حکومت محمد ظاهر شاه تقریباً تفوقات قومی مخصوصاً در دهه دیکوکراسی از بین رفته بود و مردم در بنیاد ملی بیس افغانستان پیدا کرده بودند که در زمان محمد داود خان حتی القابی که در پسوند و پیشوند اسم مظاهر قومی گری و منطقوی را نهایش میداد بکلی منع قرار گرفته بود به قسمیکه هر کس در هر گوشه این کشور خودش را صرفاً از افغانستان میدانست. (ویرایش)).

با یادآوری و مقایسه اشتباهات بریتانیایی ها در پایان قرن نهم، میخوایم زمینه مساعد تری را برای بازگشت تدریجی به نظام جهانی با ثبات تر و عادلانه تر را نشان دهیم، و بر این اساس به اقدامات عینی پردازم، که برخی از آنها می بایستی مرحله به مرحله به اجرا گذاشته شود. با یادآوری فروپاشی برتانیای کبیر، میخوایم نشان دهیم که نظام فعلی که بر اساس احزاب سیاسی بنیانگذاری شده، فاقد راه حل است، و به باور من راه حل بستگی به افرادی دارد که در حال حاضر در خارج از این نظام بسر میبرند.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> دال اسکات پیتر، مرکز مطالعات جهانی 2011، «11 سپتامبر. جنگ علیه تروریسم. جنگ ایالات متحده امریکا. ناتو.»





## 1. رخداد های خون آلود از تپی گاه قدرت شوروی و حزب حاکم سابق در افغانستان:

بعد از پایان جنگ سرد که به پشتیبانی و تسلیحات امریکا و جانفشانی مجاهدان افغانستان با پا در میانی پاکستان به طوریکه تمام فعالیتهای جنگی در افغانستان توسط ارتش و نظامات ای اس ای و ماشین جنگی پاکستان در افغانستان از یکطرف و سرازیری دالر های امریکایی، پول سعودی و دینار کویتی برای خرید تسلیحات برای مجاهدین از طرف دیگر به علاوه پشتیبانی بی دریغ سیاسی امریکا از مجاهدین، در افغانستان قسمی راه اندازی میشد که عملیات کلاً بدست سران مجاهدین در پشاور و فرماندهان محلی در داخل افغانستان بود که در طی یک دهه جنگ ماشین جنگی شوروی را و بعد از آن اردوی افغانستان، را از پا در آوردند. بعد از شام شکست اردوی روسیه شوروی و نظامیانی به اصطلاح، دولت دموکراتیک افغانستان به رهبری دکترنجیب الله در یک دسیسه ای که بین هسته مرکزی حزب وطن (خلق) منجر به خلع قدرت دکترنجیب الله شد علی رغم اینکه «شش ماه پیش از فرارش مقدار زیادی از پوهایی بیشماریکه بوسیله هواپیماهای روسی از مسکو فرستاده میشد به دالر تبدیل کرده با زن و فرزندانش به دهلی فرستاده بود. باوجودیکه وی به رفقاییش گفته بود من فرار نمیکم، "یاوطن یا کفن" و برای فریب مردم در پارلمان فریاد زده بود [من مثل منگستو هایللی ماریام رئیس جمهور اتویی نیستم که در اثر اغتشاشات داخلی فرار کنم]. اما چه زود در تاریکی نیمه شب حین فرار گیر افتاد و به دفتر ملل متحد پناه برد».<sup>2</sup> بنا بر قول خانم بها موقع آنرا نیافت تا از کابل بهند فرار نموده با خانواده خود ملحق گردد که مجبور شد در کابل به دفتر سازمان ملل متحد پناه برد.

پس از فرار دکترنجیب الله چیزی بنام دولت وجود نداشت. جنرال نبی عظیمی فرمانده گارنیزون در کتابی که بعداً تالیف کرد وضع را این طور می نویسد (اردو و سیاست در افغانستان، ص 507) «اردو در سراسر

<sup>2</sup> بهاء ثریا، رها در باد، چاپ نخست: 2012 میلادی/1391 خورشیدی، ویرایش و صفحه آرایی: محمد کاظم کاظمی، ناشر شرکت کتاب: موضوع کتاب: خود زیست نامه در متن نیم رخ انکشافات تاریخی سیاسی ربع اخیر قرن بیستم افغانستان، فصل بیست و پنجم، صص 716-717.

جبهات در حالت فرار بود، عبدالوکیل بتاريخ 27 فروردین ماه 1371 هجری خورشیدی برای ملاقات با مسعود به پروان رفته و تشکیل یک دولت ائتلافی را باو مطرح کرده بود و

بتاریخ 3 اردیبهشت ماه جنرال رفیع و پکتین بار دیگر حکمتیار را در لوگر ملاقات کردند که برای جلو گیری از ورود افراد نظامی مسعود به کابل، تدابیر لازم از سوی آنها برای نفوذ حکمتیار بداخل شهر کابل گرفته شده است. وزارت دفاع و قوای مسلح در بدترین حالت روانی قرار داشتند. پس در پی آن شدند تمام نیرو ها و گارنیزیون خود را به مجاهدین تسلیم کنند و از جنگ گریز کنند.

مسعود در یک گفتمان تلفونی، به حکمتیار می گوید: «وکیل دوباره نزد من مراجعه کرده و طرح هایی را با خود آورده است که طرح نخست آن تشکیل یک دولت ائتلافی با مجاهدین است که من در همان مجلس رد کردم و طرح دوم آن، طرح شخصی خود او، تسلیمی بدون قید و شرط دولت به مجاهدین بود؛ مشروط بر آنکه مجاهدین عفو عمومی اعلان کنند و اعضای حزب و ناموس آنها صدمه نینند. من با این طرح موافقه کردم و رهبران نیز در پشاور طرفدار این طرح استند. در صورتیکه خود آنها قدرت را تسلیم کنند؛ ضرورت جنگ دیده نمیشود.» حکمتیار می گوید: «نه خیر در کابل تمام قدرت بدست نبی عظیمی، دوستم و بابه جان است. تو چرا با کمونست ها ائتلاف کردی؟ چرا جهاد چهارده ساله ما را کم ارزش میسازی؟ ماباید به فتح و ظفر داخل کابل شویم.» مسعود میگوید: «من ضرورت جنگی را نمی بینم. مردم پامال می شوند. در صورتیکه تو جنگ میکنی من ناگزیر باید ترتیبات دفاع از مردم کابل را بگیرم.»

«دو دستگی در حزب و قوای مسلح در عدم موجودیت حاکمیت دولتی باعث شد که مزدک؛ وکیل، کاپوایی و بریالی که در قطب مخالف بودند، به ائتلاف با مسعود پافشاری کنند. آنها بودند که از مسعود طلب کمک نظامی شدند و برای مقابله با حکمت یار از پروان نیروهای شورای نظار را به نام نیرو های بابه جان بکابل بوسیله هلیکوپتر ها دیسانت کردند. نیرو های حزب و قوای مسلح به چندین پارچه تقسیم شدند، خلااً قدرت بمفهوم واقعی آن ایجاد شد.» (عظیمی نبی، اردو و سیاست در افغانستان، ص 569).

حکمتیار با برنامه بسیار دقیق و همه جانبه جنرال رفیع توانست نیروهای بابه جان (شورای نظار) را در تپه خیر آباد شکست بدهد. گارنیزون ریشخور را بدست آورد و کاخ دارالامان را زیر آتش تانک و توپچی بگیرد (عظیمی نبی، اردو و سیاست، ص 575) وی به زودی ارگ شاهی دلکشا و قصر ریاست جمهوری را اشغال کرد و به سوی کمیته مرکزی راه افتاد.<sup>3</sup> کاخ نشینان کابل و پشاور هر دو بی رحمانه از جوانان معصوم سرباز گیری میکردند و به جبهات داغ جنگ می فرستادند. هزاران جوان زیر رگبار آتش جان میسپردند. گفتنی است که حزب حاکم از همان اشرار طلب عفو و ائتلاف میکرد.<sup>4</sup>

نجیب الله حزب و رفقای انقلابی وی با رفتن ارتش سرخ چون تندیس گلین فرو پاشیده بودند. یک انقلابی واقعی در موقعیت نومید کننده، تصفیۀ قاطع تر میکند و سر را بالا نگه میدارد. اما این انقلابیون ترسو و دروغین که داغ یک تنزل انسانی را با خود حمل میکردند، در پای مجاهدینی افتاده بودند که یک ونیم دهه آنها را اشرار میگفتند و با اندیشه اخوانیت آنها در تضاد بودند.<sup>5</sup>

بانو ثریا بهاء اذعان دارد که: میشود فصل های خونین (این ملت مظلوم را) بدون داوری بست؟ می شود آدمکشان (اوضاع و اطراف کشور را از سال 1357 تا 1371 و بعد از آن) به دستور دادگاه تاریخ کیفر نینند؟ میشود حسابها تصفیه نگردد؟ تاریخ داوری میکند رهبرانی را که خود از ترس پنهان می شوند، بی تردید گریختند. رهبرانی که میگذارند کسانی که بوسیله آنان بمیدان نبرد کشانده شده اند، بمیرند و خود پا بفرار می گذارند و یا پنهان می شوند، بی تردید باید بدادگاه کشانیده شوند. تاریخ این فصول غمناک را هرگز نمی بندد.

<sup>3</sup> بها ثریا، پیشین صص، 719 تا 721.

<sup>4</sup> بها ثریا، پیشین همان صفحه

<sup>5</sup> همان، به ادامه

«گلبدين حكمتيار، عبدالصبور فرید یکی از فرماندهان خود را برای احراز کرسی صدارت معرفی نمود و ورود صدر اعظم خود را با راکت باران شهر کابل استقبال کرد. محلات مسکونی شهر (کابل) از حملات راکتی و توپخانه حکمتیار در امان نماند. او بخروج افراد دوستم کمونیست از کابل با فشاری داشت؛ در تمام سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایش از خروج قوت‌های دوستم سخن میزد و جنگ خود را در کابل با حضور ملیشه‌های دوستم پیوند میداد. باز هنگامیکه مسعود از دوستم کناره گرفت، حکمتیار خود دست دوستی بسوی دوستم دراز کرد. حزب اسلامی گلبدين، حزب وحدت اسلامی و جنبش شمال دوستم در برابر مسعود موضع گرفتند و شهر کابل را به ویرانه مبدل کردند.»

سپس بانو ثریا بهاء علاوه میکند: «مسعود که وزیر دفاع کشور و متعهد به دفاع از شهریان کابل در برابر حملات راکتی حکمتیار بود، چه باید میکرد؟ فرار میکرد و حکومت را به حکمتیار نمانده ای اس ای پاکستان می سپرد، یا به جنگ‌های دفاعی و واکنشی می پرداخت که از سوی حکمتیار و پاکستان (نواز شریف) بروی تحمیل شده بود؟»

مسعود که دوره مقاومت در برابر ارتش سرخ نه یک فرد، بلکه تجسم یک ملت بود، با دریغ آتش چنگ - که تر و خشک را سوزاند - و دود سیاه باروت بر چهره درخشان وی نیز سایه افکند و با تمامی آرمانهایی که برای بازسازی و صلح داشت، هیچ گاهی به صلح دست نیافت.»<sup>6</sup>

## 2. تاریخ افغانستان در سرایشی:

از این جا تاریخ افغانستان در یک سرایشی خطرناک قرار میگیرد و یک شبیح حکومت ضعیف توسط شخص ضعیفی (پروفسور مجددی) تشکیل و بعد از دوماه وی جبراً شبیح حکومت را به پروفسور برهان الدین ربانی

<sup>6</sup> همان ص، 723

نظر به فیصله توافقنامه میان سران مجاهدین و تنظیم ها در راولپندی (1371 هجری خورشیدی) تسلیم گردد که دست پاکستان در این نشست قویاً مؤثر بوده است. بعداً دیدیم که چه حال و هوای بالای ساکنان کابل و شهر های افغانستان حکفرما شد. راه های اصلی کشور را دزدان و حق بگیران جبر و فساد در هر چند قدمی دروازه بستند، بنادر چور و چپاول شد، تاسیسات دولتی تخریب و آهن جامه و سیخ ها و ماشینها در پشاور در حراج دو برابر از جنس نو بفروش رسید، سیستم های کشاورزی و مزرعه های بزرگ دولتی در ننگر هار و هلمند، قندز و مزار شریف و سایر جاها که حتی از امنیت نسبی هم برخوردار نبودند به زمین یکسان شد، به دهها هزار درخت میوه دار را از ریشه کشیدند و خشکاندند و سوختند، حتی فابریکه های در حومه و نزدیک کابل تباہ و برباد گردید هزاران هزار از خانواده ها راه دیار غربت پیش گرفتند و ملیونهای دیگر در بین کشور بیجای شدند. حال به این وضع که در تاریخ خونبار این سرزمین به جغرافیای رسمی آن و خارج از اسم موجوده (افغانستان) بصد ها مرتبه به تاراج و تخریب (بستند و کشتند و سوختند) مواجه شده است، در این عصر شتاب و شگوفایی و علم، این پی آمد را چه نام بگذاریم بجز سرایشی سقوط نمیشود نام دیگری را به آن تداعی کرد.

بعد از آنهمه بربادی دولت ربانی ریاست جمهوری را از شهری به شهری با خود می برد که با اردوی از قبل تجهیز شده در پاکستان یعنی طالبان سایه کمرنگ آن در وادی پروان، پنجشیر البته با پای مردی مردمانی که همه چیز شان را در جنگها با طالبان از دست داده بودند دوره طالبان را به پاستداری بیدریغ سلحشوران شمالی گرفتند. و فرمانده مسعود نیز ناگزیراً در خواجه بهاءالدین تخار سنگر های خود را تا زمانیکه ترور شد حفاظت نمود که در نهم سپتامبر یعنی سه روز قبل از حادثه 11 سپتمبر در برابر حمله ترور جانباخت و کشته شدن مسعود تا امروز در هاله از ابهام پنهان مانده است.

### 3. شروع تهاجم نظامی امریکا با استعمال قوای سنگین هوایی (عدالت بخشش و سازش)

امریکا به افغانستان توسط حملات قوی هوایی در ظرف چند روزی طالبان را از افغانستان بیرون راند که در این کار حملات زمینی گروه مقاومت افغانستان در بیرون راندن طالبان در جبهات شمال، شرق، غرب و جنوب قابل وصف است که در نتیجه آن گروه مقاومت فاتحانه داخل کابل گردیدند.

جریانات بعدی را که به انعقاد سازشنامه "صلح بن" ارتباط دارد که در ضمن آن جامعه جهانی میخواست به رهبری امریکا دیموکراسی را در افغانستان پایدار بسازد و این سلسله پالیسی ها را می شود گامهای دشوار (عدالت، بخشش و سازش) در روند صلح افغانستان نامید. چیزی را که مردم در حدود بیش از یک دهه حضور امریکا و ناتو در افغانستان درک کرده اند «صلح در افغانستان بارها و بارها مورد بحث قرار میگیرد ولی تحقق آن هنوز در حد یک خیال باقیست. در گیرودار نشست ها و کانفرانسهای کابل تا بن و با باز نگری و تدوین استراتژیهای تازه برای کشور، خیلی حیاتی و مهم<sup>7</sup> خواهد بود تا در این میان صدای کسانی را که در طول منازعات افغانستان قربانی گردیده اند نیز شنید و فهمید. رسیدن براه حلی که بتواند امید ها و نگرانیهای این بخش از جامعه را مد نظر بگیرد میتواند برای ارائه یک صلح عادلانه و دوامدار در افغانستان بهترین فرصت باشد.

زیرا آثار جنگ و منازعه بصورت عمیق در زندگی بسیاری از افغانها مشاهده گردیده و هر آن زندگی آنها را با مشکل مواجه میسازد. این وضعیت بطور خاص برای آن عده از کسانی که در این مناقشات عزیزان و خانواده های خود را از دست داده اند و یا به نحوی در معرض اعمال خشونت آمیز قرار گرفته اند به مراتب سخت تر و دشوار تر میباشد.» (ایمیلی وینتر بوم و جی لامی 1390).

<sup>7</sup> واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان، گامهای دشوار در روند صلح افغانستان 1390

#### 4. پوهای باد آورده جامعه جهانی در چنگال تکنوکراتهای که در بن تولد شدند

با قیام شدن صلح امریکایی در افغانستان موسسات بین المللی کوشیدند تا در چوکات قانون اساسی کشور و نظام بازار یک مهبط جدیدی را برای فعالیتهای ملکی و کشوری در دواير حکومتی ایجاد نمایند که با بنیاد های ملکی افغانستان که از سده نزده به اینطرف مروج میباشد در تضاد قرار گرفت. دواير دولتی با فراخور این بنیاد جدید نتوانست بصورت عادلانه این وظایف و نیرو های کاری را بطور صادقانه، قسمت نماید که این تقسیم و جا بجایی در هرکهای، قدرت در عمق استراتژیهای اپارتایت قومی را، از بلند ترین مقام دولتی تا پایانترین قرارداد هایی که توسط شرکت های خصوصی و موسسات غیر دولتی داخلی به قسمی قرار گرفتند که حتی لابی ها و دونر ها نیز در غربال این قوای نامرئی که جامعه و دولت را به تباهی سوق داده است بطور مستقیم و غیر مستقیم شریک ساخته شد. و از همین سبب است که وجوه هنگفتی که می باید در باز سازی و سازه های اجتماعی افغانستان، مصرف گردد در جیب اشخاص عینی و حکمی و حقیقی قرار گرفت. ورود سرمایه های هنگفت و سرسام آور، باعث این شد تا طبقه جدیدی از شبح مافیا که بعداً به افیای حقیقی و هرم قدرت تبدیل گردید. که این طبقه تازه بقدرت رسیده توانستند در نظام ملکی و شعبه های بین المللی (بازو های اصلی کمک و قدرت) شریک شوند، این مردمان در نظام و زنجیره مافیایی فعالیتهای اقتصادی و تجاری را محاروبه اداره و زیر چرخه نفوذی خویش در آوردند، نتیجه این شد که یک توایم سرتاسری پولی و بلند رفتن قیام را در بازار ها به ضرر مردمان کم عاید بجا گذاشتند و صد ها بلکه هزاران نفر از تاجرانی که به طریقه عنعنوی تجارت را پیش میبردند را ور شکست ساخته از بازار بیرون راندند. که مردم و دولت های کمک کننده افغانستان را نیز در یک بی باوری عمیق مردمی قرار دادند.

#### 5. پیشینه تهاجمات در افغانستان

افغانستان عبورگاه مهاجمین: تهاجم چادر نشینان و حمله کوروش کبیر در (536 ق م) تهاجم کمبوزیا پسر کوروش ، تهاجم اسکندر مقدومی در (230 تا 240 ق م)، هجوم طوایف تخاری و انقراض دولت یونانباختری در (127 ق م) کوشانیها یا یوچیها ، انقراض کوشانیها توسط یفتلیها (22 تا 475 م) ترکان و ساسانیان، اشغال انوشیروان (نوشینروان) اراضی جنوب رود جیهون را در (566 م) استیلای اعراب مسلمان، به سرکردگی احنف بن قیس در جغرافیایی سیاسی کنونی افغانستان و فراتر از آن، امویها در سال (40 هج/661 م) ، عباسیان و قیامهای خراسانیان ، سرکوب خانواده برمکیان، تهاجمات در برابر طاهر فوشنجی ، تهاجم ابر مرد خراسانی یعقوب بن لیس صفار ، سقوط دولت سامانی توسط ترکها و آل بویه ، خانواده غزنویان و سلجوقیان ، خوارزمیان ، صاعقه چنگیزی و قتل عام خراسانیان فراتر از جغرافیای سیاسی موجوده افغانستان، اولاده چنگیز، تیمور لنگ ، ازبکان شیبانی ، آل کرت و آل مظفر هجوم اق قوینلو ها در سرزمین های خراسانی برهبری اوزون حسن، صفویان و حملات شاه اسماعیل صفوی به هرات و مرو رود، شهزادگان قندهار (میرویس خان هوتکی و فرزندانش) داعیه اصفهان، هجوم نادر شاه افشار و گذشتن از مرز کابل به هند ، بقدرت رسیدن احمدشاه ابدالی، پسران تیمورشاه در کابل و پشاور و دسایس قاجاریان ، توطئه های دولت بریتانیا توسط شاه شجاع، اریکه محمد زایی ها و تباری حکومت تحت الحمايه دوست محمد خان وسه چنگ مشهور افغانستان و انگلیس، توجه روسیه شوری از صده هجده به افغانستان، اختناق نیمه اول قرن بیستم و دور نگهداشته شدن جامعه افغانستان از تحولات فکری و تکنالوژیهای معاصر توسط محمد ظاهر شاه ، بی طرفی محمد ظاهر شاه ، حکومت مشروطه دکتور محمد یوسف و دهه قانون اساسی در سال 1344 هجری خورشیدی و آزادی بیان ، جمهوری داودخان به کمک نیرو های "خلق و پرچم سال 1352"؛ کودتای ثور در 1357 هجری خورشیدی و هجوم سپاهیان ارتش 40 شوروی به افغانستان و اشغال این کشور، فعل و انفعالات مجاهدین افغان و برآمدن قوای شکست خورده اردوی شوروی؛ شکست و سقوط حزب (خلق-وطن) و حکومت داکتر نجیب الله در 1371 و بالاخره تعیین حکومت برهان الدین ربانی در یک شورای حل و عقد از طرفداران وی و صدور طالبان از طریق حکومت پاکستان به افغانستان از طریق چمن بجنوب و غرب افغانستان به زعامت نصر الله بابر ،



حکومت طالبان در افغانستان؛ هجوم امریکا و جاگزینی ناتو بشول 40 کشور در افغانستان و حالا تصمیم بر آمدن امریکا و نیرو های ناتو در ظرف سال 2014 از افغانستان.

## 6. تهدید های حدود صلح در افغانستان

اما قبل از آنکه به موضوع اصلی این نوشته که چرا امریکا به جنگ خود ساخته خود خاتمه دهد؟ را از پیترو دال اسکات استاد کرسی مطالعات بین المللی در دانشگاه بروکلی کلفرنیا که قسمت اول آن قبلاً در سایت آریایی و فیس بک انتشار یافت تقدیم گردید و قسمت دوم آن در ادامه در قسمت سوم تقدیم خواهد شد. می‌خواهم که نظر به امار و ارقام موسسه مطالعات «واحد و تحقیق و ارزیابی افغانستان» مسایلی را که شاید از سرایشی سقوط دولت کرزی جلوگیری میکند، اینطور اذعان داشته اند: «مشکل است که جنگ‌آوران شورشی ضد حکومتی را با وعده و وعید راضی نگهداشت و نمیشود آنها را با برنامه های از قبیل دادن امتیازات مالی و کاری از راه شان منصرف ساخت»، (این چیزی است که در زمان حکومت دکتور نجیب الله بنام مشی مصالحه ملی پیش کش شد و هزاران هزار از پول و دارایی دولت، به کسانی که ظاهراً این پیش کش را از جانب حکومت قبول میکردند، بمصرف رسید اما فردای آن باز در صف مخالف حکومت وی قرار میگرفتند. بنا به این اندیشه که گفته اند: تکرار واقعات و اشتباهات مخصوصاً در منازعات تاریخی، باز هم تکرار همان اشتباهات سابق خواهد بود، لذا هر پولی که تا حال به این راه مصرف شده است مانند برف زیر آفتاب آب میشود و از آن اثری بجز لای و لجن باقی نخواهد ماند).

«برای بعضیها مخصوصاً هزاره ها که فکر میکردند از سوی طالبان هدف تصفیه قومی قرار گرفته بودند، خاطرات خشونت های طالبان هنوز تازه بنظر میرسد و از بر گشت آنها بیم ناک بودند.» این واحد میگوید: «در میان جواب دهندگان، برای صلح امید چندان قوی محسوس نبود و آنها از ترکیب شورای عالی صلح

انتقاد داشتند که نمیتواند بدرستی از جوانب مختلف نهاینگی کند ... در سال 2011 اقدامات نادرست ویا هم ساختگی، گزارشهایی از مذاکرات مخفیانه حکایت میکرد. « ولی کذب این گزارشات از انجایی معلوم شد که برهان الدین ربانی رئیس جرگه صلح توسط یک مذاکره کننده طالب کشته شد. و از همین سبب کرسی این روند را کنار نهاده و بجای آن تاکید کرد تا وارد مذاکره با پاکستان شود. این مسایل دست بدست هم داده و رسیدن براه حل را دور از امکان دانسته و بد بینی عمومی را در قبال دور نمای صلح افغانستان توجیه پذیر جلوه میدهد. »<sup>8</sup>

گزارش می افزاید: وقتی که زمانش فرارسد، گفتگو ها کار آسانی نخواهد بود. زیرا دیدگاه ها و نظرات متنوع مردم در باره شورشیان طالب بهیچ صورت قابل توجیه نمیشد. « به نظر من اینها تا هنوز مردم را با طریقه های مختلف می کشند و ثانیاً کدام وجهه تاریخ و عقیدتی در این کشور و در بین کشورهای مسلمان ندارند چه مفتی اعظم عربستان سعودی که مرجع بلند اجتهاد در اسلام میباشد دو روز قبل اذعان داشت که حملات ترورستی منشأ اسلامی نداشته و عاملین آن راساً بدوزخ میروند.

گزارش حاکی است: «در این زمینه ها گفتگو کار آسان نبوده و (هیچ عقده ای رانمی کشاید) زیرا دیدگاهها و نظرات متنوع رقیب در باره کشور قابل طرح اند، مناسبات و مواضع قدرت عمیق و تثبیت شده اند، و منابع با ارزش با خطر نابودی رو برو اند. این دسته از واقعیتها در برابر یک تاریخ پیچیده و مملو از جنگ قرار گرفته که موجی از بی اعتمادی عمیق را (میان تشنجات قوم گرایی از یکطرف و دولت بارویکرد های ناسالم و اشتباه و نا کار آبی در زمینه های زمینه های معین از قبیل تأمین امنیت، تناسب در هنجار های قدرت و مناسبات سالم در برخورد با اقوام کشور از طرف دیگر) بوجود آورده و با دخیل ساختن قدرتهای بیرونی تداوم یافته است. ولی گزارشگر این واحد تحقیق اذعان میدارد که (مردم افغانستان) خواهان سازش بر سر صلح میشوند. بقول یکی از آدمها، "انتقام گرفتن یک حق است ولی بخشش با ارزش تر از آن است. همه رهبران

<sup>8</sup> واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان، گزارش: ایملی و نتر بوتم و جی لامی، جدی 1390.

جوانب منازعه باید از موقف خود دفاع کنند ولی این بمعنای رسیدن به صلح از هر گونه راه نیست بلکه مفهوم آن در اولویت قرار دادن خواسته های مردم افغانستان در محور گفتگو های صلح و تلاش واقعی در راستای تحقق آن میباشد. دست یابی به یک کشور آرام و متحد ممکن است امری مشکل باشد ولی (اگر همه با هم صداقت در گفتار و کردار داشته باشند و نفاق و دورنگی در آن نباشد و دولت واقعاً برگزیده گان ملت افغانستان باشند) رسیدن به آن دشوار نخواهد بود.<sup>9</sup>

---

<sup>9</sup> همان مأخذ، رک: کاترین فیلیپ، "نانید دفتر طالبان در قطر از سوی امریکا"، روز نامه تایمز، 13 سپتمبر 2011؛ جان اتان بورش و میرامگدونالد "کرزی امکان از سرگیری گفتگو با طالبان را رد میکند"، رویتر، نوامبر 2011؛ برای ارزیابی APRP رجوع شود به دیدی دیرکسن "اثر گزاری با خیال باطل؟ بررسی ادغام مجدد در آینه برنامه صلح و ادغام مجدد"، واشنگتن دی سی: انستیتوت صلح ایالات متحده امریکا، 2011؛ جولیس کاوندیش "جذب جنگجویان طالبان: چرا یک برنامه افغانی با مشکل رو برو است؟"، تایم 27 سپتامبر 2011.

## دیوانگیهای صلح بریتانوی در اواخر قرن نوزدهم (پافاکس بریتانیکا)

### بخش سوم

از دیرگاه است که نیروهای مرئی و نامرئی ای در بین کشور های پر قدرت جهانی وجود دارند که میخواهند دنیا را از یک دست کنترل و مدیریت کنند و یا به عباره امروزی ، دنیا را توسط (نظم نوین جهانی) مدیریت کنند، ولی این خواستها بشردوستانه نبوده بلکه در عقب آن به استعمار کشیدن ملت ها بخاطر بدست آوردن و انباشت ثروت تمرکز داشته است که این تمرکز قدرت در کسوت امپراطوری بریتانیا تا سال 1850 که در بلند ترین و گسترده ترین وجه خود در تاریخ و جغرافیای سیاسی جهان در قاره آسیا، افریقا و آمریکا رسید و هم از همین تاریخ حسیض و سقوط آن نیز فراهم گردید که آنرا بنام «دیوانگی های صلح یا پاکس بریتانوی» مینامند. در این، متن اصلی از پروفیسور «پیتر دال اسکات استاد دانشگاه بروکلی در کلیفرنیا که دیپلمات قدیمی کانادایی میباشد استفاده عظمی بعمل آمده و همزمان با آن مسایل مرتبت با قضیه جهانکشایی ها و مشکلاتی که از این دست بر وجه کشور ها در سده بیست و بیست و یکم ایجاد شده از طرف اینجانب (عبدالواحد سیدی) از رهگذر تاریخ شناسی نقاطی تداعی و بر متن اضافه شده است که برنگ آبی در متن نشان داده شده است

#### 1. چرا آمریکاها باید بجنگ خود ساختة کشور شان خاتمه دهند؟

پیتر دال اسکات دیپلمات کهنه کار و استاد دانشگاه بروکلی کلیفرنیا اذعان میدارد: «دیوانگیهای صلح بریتانوی یا پاکس بریتانیکا در اواخر قرن نوزدهم میتواند درس خوبی برای نظام موجود ایالات متحده باشد و این راهیست که دولت امریکا می باید زمینه مساعدی برای باز گشت تدریجی به نظم جهانی با ثبات تر و عادلانه تر را نشان دهد.

امریکا میتواند از آخرین اشتباهات رهبران امپراطوری بریتانیا در سده نوزدهم درس خوبی بیاموزد، ازدیاد قدرت در رابطه با نیاز های دفاعی واقعاً به ازدیاد نفوذ بیش از پیش نا عادلانه و ضد تولیدی می انجامد. پیتر دال اسکات می افزاید: «تحلیل من در پاراگرافهای بعدی کاملاً منفی است. در واقع این تحلیل وجه، مثبت نظام امپراطوری را در زمینه بهداشت و آموزش در خارج

ندیده می‌گیرد که این وضع بالای کشور هایی نظیر هندوستان را که در گذشته ثروتمند بودند (ولی مردم آنرا) به فقر کشانید. که این کار موجب فقر کارگران بریتانیای کبیر نیز گردید.

همان گونه که کوین فیلیپ نشان داده است، یکی از دلایل اصلی برای توضیح چنین پدیده ای، انتقال بیش از پیش فزاینده سرمایه ها در مناطق دیگر و قابلیت ازدیاد تولید بریتانیا بود:

«به این ترتیب بود که ایالات متحده در سالهای 1980 و بخش مهمی از سالهای 1990 به وضعیتی مشابه به وضعیت بریتانیای کبیر گردید. از یکسو فروپاشی سطح درآمد ها (بجز پست های سطح مدیریت) همراه با سقوط صنایع زیر بنایی که در معرض تغییرات موج سوم (صنایع الکترونی که مانع صنایع انبوهی نیز میگردد) از دیگر سوباعث فروپاشی سطح درآمد که خدمات بانکی، خدمات مالی و ارزهای بورسی و سایر نهاد های مالی نیز گردید. این چیز است که اقتصاد روسیه شوروی را که اقتصاد متمرکز (سنترالیزم دیموکراتیک) بود با همان قوام حدوداً یک سده زمانیکه تمامی روش های صنعتی خود را برای شکست دادن نبرد مجاهدان افغان که در پشت پرده امریکای زمان ریگن آنها را کمک های مالی و تسلیحاتی میکرد با گذشت یک دهه جنگ در افغانستان، باعث شکست و سقوط سیستم به اصطلاح (حاکم دیموکراتیک مارکسیستی در افغانستان) و در روسیه با بمیان آمدن پالیسی گلاسنوز گورباچوف که نهایتاً منجر به سقوط رژیم شوروی گردید، که در نتیجه آن کشور های اقمار شوروی نیز به آزادیهای سیاسی و اقتصادی خود نایل آمدند. دوامدار شدن جنگ امریکا در هجوم نظامی بر افغانستان باعث سرازیر شدن مبالغ هنگفتی از پولهای امریکایی گردید که توسط مالیات دهی سراسری مردم ایالات متحده در بانک های آن کشور و واریز شدن آن در افغانستان که خود در هاله از فساد اقتصادی که از طریق مدیریت های ناسالم تکنوکرات ها، که امریکا برای باز شدن راه آنها برای آمدن آنها به افغانستان چراغ سبز نشان داده بود با پادر میانی حلقات سیاسی بعد از مشست «بن» سبب به نوارسیدن عده از دولت مردان در رأس هرم قدرت و گروههای پیمانکار داخلی و بین المللی ای که در قدرت شریک و ذینفوذ بودند باعث شد که حالت بدی اقتصادی را هم در افغانستان و هم در امریکا و حتی سایر کشور ها ایجاد کنند. زیرا مناسبات اقتصادی در حال حاضر تمام دنیا را در یک زنجیره با هم وصل و اتصال میدهد.

در این دوره (شروع سده نوزدهم) خطر فزاینده در آمد و ثروت می‌توانست به ویژه توسط سیاستمدار ورزیده بریتانیا ویلسون چرچیل بازشناسی شود. ولی تعداد اندکی متوجه تحلیل موشگافانه جان هوبسون شدند که در کتابی تحت عنوان «امپریالیزم» در سال 1902 منتشر گردید. به اعتقاد هوبسون، تلاش بی‌رویه برای انباشت ثروت - به دلیل جابجایی سرمایه بیرون از مرزها - موجب پیدایش نیازمندی نوینی در زمینه دستگاه دفاعی بشکل فوق‌العاده برای حفاظت این نظام شد که توسط پدیده استفاده گسترده تر و خشونت بار تر از ارتش بریتانیا گردید. هوبسون امپریالیزم معاصر خود را که بر اساس محاسبات او در اطراف 1870 آغاز شده بود بعنوان تضعیف ناسیونالیسم اصیل دانسته، که از سواحل طبیعی ما عبور کرده و در پی تصاحب قلمروهای جدید نزدیک و دور و در مناطقی که مردمان نافرمان و ناسازگار (با پالیسی بریتانیای کبیر) زندگی می‌کردند بوده است.

همان گونه که "سرجان روبرت سیلی" تاریخ شناس بریتانوی به سال 1883 نوشته است، می‌توانیم بگوییم که امپراطوری بریتانیا «بر حسب جهشی از روی تسامیح و بی‌توجهی» بوجود آمد.

ولی نظریات "سیل رودز" (بنیانگذار کشور رودزیا، تاجر و سیاستمدار انگلیسی در جنوب افریقا) را نمی‌توانیم بپذیریم. یکی از نخستین دلایل انکشاف بریتانیا تقسیم نابرابر ثروت و در عین حال نتیجه اجتناب ناپذیری آن بود. همین حالت بعد از گذشت یک سده توسط امریکاییان در افغانستان ایجاد شد، یعنی ایجاد و تقسیم نابرابر ثروت‌های باد آورده امریکایی در افغانستان. بخش عظیمی از کتاب هوبسون به انتقاد از بهره‌برداری غرب از جهان سوم، به ویژه در افریقا و آسیا اختصاص دارد. کتاب او به نحوی خاص یاد آور یادداشت‌های نیکودیس سیاستمدار و تاریخ نویس آتنی (640 ق.م) در باره حمله آتن به سیسیل است: «چگونه آتن به دلیل حرص و طمع بی‌حد و حصر و با حمله بیهوده به سیسیل در هم شکسته شد... یعنی جنونی که می‌توانیم آنرا بعنوان پیش در آمد حمله ایالات متحده به ویتنام و (افغانستان)، عراق [و بهمین گونه مداخلات بریتانیای کبیر در افغانستان و در ترانسفال (در شمال شرقی افرقای جنوبی)] قابل مقایسه بدانیم توکودیدس این جهش جنون آسار را به تغییرات سریعی که پیش از مرگ پریکلس به وقوع پیوست و به ویژه به قدرت رسیدن یک الیگارشی ویرانگر، نسبت می‌دهد.».

اوج امپراطوری بریتانیا و در عین حال آغاز سقوط آن را میتوانیم در سالهای 1850 جستجو کنیم. طی این دهه ه لندن مستقیماً هند را تحت سلطه خود گرفت، و بر این اساس جای گزین کمپنی هند (شرقی) شد که کاملاً کارکرد استعماری داشت.

ولی در همان دهه، بریتانیای کبیر در پی پاسخگویی به انگیزه های خصمانه اش در رابطه بر جایگاه روسیه در «سرزمین مقدس» با فرانسه که در عهد ناپلیون سوم آشکارا در پی جهان کشایی بود (و همین گونه با امپراطوری عثمانی) به توافق رسید. اگر چه بریتانیای کبیر در جنگ کریمه (1853-1856) به پیروزی رسید، ولی تاریخ شناس این پیروزی را یکی از دلایل اصلی برهم خوردن حاکمیت توازن نیرو هایی تلقی میکنند که از کنگره وینا به سال 1813 در اروپا شکل گرفته بود.

بر این اساس ارثی که این جنگ، برای بریتانیای کبیر بر جای گذاشت، ارتش موثر تر و بروز شده بود، ولی در جهانی خطرناکتر و بی ثبات تر. (در آینده تاریخ شناسان چنین داوری خواهند کرد که تا چه اندازه ماجراجویی ناتو در لیبی بسال 2011 به خاتمه بخشیدن به وضعیت آرام موجود بین ایالات متحده و روسیه نقش مشابهی داشت، و همین اکنون اثرات هجوم این کشور ها به افغانستان میتواند عامل موثر باز دارنده قوتهای این کشور ها در افغانستان باشد چه مرفع ترین کشور های عضو ناتو مثلاً دناارک که از نقطه نظر اقتصاد بلند، سیاسی و نرخ بالای رفای مردم مسیر شد در سال 2011 اکثری کارخانه ها و موسسات کار گران خود را بسته و یا تقلیل داده، که علت آنرا بحران مالی سراسری اروپا میدانند که ریشه اصلی آن از رهگذر تاریخی در جنگ های ناتو در افغانستان تاب خورده میباشد).

جنگ کریمه در عین حال موجب پیدایش نخستین جنبش ضد جنگ مهم در بریتانیا، اگر چه همان گونه که بیاد داریم پیش از همه موجب برکناری فعالان و رهبران اصلی آن مانند جان کوربن و جان برایت در میدان سیاست شد. ظرف مدت کمی دولتها و رهبران بریتانیای کبیر بشدت در جبه راست موضع گرفتند. چنین تحولاتی بعنوان مثال، سال 1882 به بمباران اسکندریه توسط گلاستون انجامید. هدف از این بمباران باز پس گیری قروضی بود که مصریها از سرمایه داران خصوصی بریتانیایی گرفته بودند.

با خواندن تحلیل اقتصادی هوبسن با تکیه به نوشته های توکودیدس میتوانیم بحرص افراطی بعنوان عامل اخلاقی بیاندیشیم که قدرت بریتانیا را بی هیچ حد و مرزی تشویق میکرد. در سال 1886، کشف معادن طلا در جمهوری بوئر هادر ترانسفال (مهاجران المانی و هلندی در افریقای جنوبی) که بشکل غیر رسمی استقلال داشت، توجه سسیلرودز که پیش از این به یمن امتیازاتی که با کلاه برداری برای استخراج الماس در کاتا بلاند (در جنوب غربی زمبابوئه) بدست آوردن ثروت کلانی بهم زده بود. به معادن طلای ترانسفال نیز چشم طمع دوخت و به پشتیبانی اوئیتلاندرز ها (خارجیها و مهاجران انگلیسی در افریقای جنوبی که در منطقه تجمع کرده بودند) دولت بوئر ها را سرنگون کرد.

سال 1895، پس از شکست توطئه هائی که مستقیماً اوئیتلاندرز ها در آن شرکت داشتند، سسیلرودز در مقام نخست وزیر استعماری بریتانیا در کپیتاون، از حمله بر ترانسفال پشتیبانی کرد، این حمله را حمله جکسون نامیده اند - گروه مختلط از اعضای پولیس ساختگی و مزدوران داوطلب. این حمله نه تنها به شکست انجامید، بلکه در عین حال به رسوائی کشید که رودز مجبور شد از مقام نخست وزیری استعفا دهد، و برادرش زندانی شد. جزئیات حمله جیمسون و بوئر ها در این عملیات خیلی پیچیده است و در اینجا از شرح آن قطع نظر میکنیم، ولی نتیجه نهائی در پایان جنگ، چنین شد که سسیل رودز بخش مهمی از معادن طلا را در اختیار گرفت.

مرحله بعدی امپریالسمی که رودز در خیالاتش بشکل گسترده میخواست روی آن سرمایه گذاری کند، راه آهن بین کپ تاون و قاهره بود که میبایستی از سرزمین های تحت سیطره بریتانیای کبیر بگذرد. این طرح رقابت فرانسویها را برانگیخت که آنها در پی ایجاد راه آهن شرق بغرب بودند، یعنی موضوعی که موجب نخستین بحران رقابت امپریالستی شد. به تدریج این بحرانها شدت یافت و سرانجام بجنگ جهانی اول انجامید.

بر اساس برسیهای " کارل کیوگلی "، سسیل رودز در عین حال یک محفل سّری ایجاد کرد که هدف اصلی اش گسترش هر چه بیشتر امپراطوری بریتانیا بود. میزگرد «راوند تیل» یکی از شعبه های آن بود که بعداً به موسسه سلطنتی مناسبات بین المللی که تا امروز اهداف استعماری بالقوه خود را در دنیا اعمال میکند و از قدرت آن چیزی کاسته نشده است، تبدیل شد. سال 1917،



برخی از اعضای امریکائی [میز گرد] سازمان مشابهی تحت عنوان مشارکت مناسبات خارجی را بنیان گذاری کردند که مرکز آن در نیویارک است. که کمیته سه صدمیتواند نمونه از آن باشد که همین اکنون و حضور بالقوه ای در جهان دارد.

برخی از تحلیل گران نظریات کارول کیوگلی را اغراق آمیز دانسته اند در حالیکه نظریات وی در چوکات و موجودیت پر قدرت میز گرد هنوز هم به قوت الظهر خود باقی بوده و حلقات استعماری جهانی را تحت رهبری صهیونست دنبال میکنند با اینحال چه به نظریات او موافق باشیم چه نباشیم، میتوانیم بین حرص کشور کشایی سیسیل رودز در افریقا، در سالهای 1890 و گسترش شرکت های نفتی بریتانیا و ایالات متحده در دوران پس از جنگ شاهد تداوم خاص آن باشیم.، کودتا هایی که در سالهای 1953 در ایران، و سال 1965 در اندونیزی و کامبوج در سال 1970 به پشتیبانی مشاورت مناسبات خارجی تحقق یافت به روشنی این موضوع را نشان میدهد.

در تمام این مثالها، حرص شخصی موجبات خشونت دولتی یا جنگ به عنوان مسأله به عنوان رابطه با سیاست رسمی را فراهم آورده است. چنین امری موجب انباشتن ثروت و تقویت شرکت های خصوصی که در بطن خود سیاست و قدرت دولتی نهفته داشت مانند شرکت هند شرقی که در کسوت یک شرگت بازرگانی در زمان اکبر در هند عرض اندام کرد و پسانتر ها از درون آن لباس ویسرای ملکه بریتانیا بظهور پیوست. (میشود این شرکت های شخصی را که امروز پیشاپیش دولت های چون امریکا صحنه سازی میکنند ماشین جنگی مثلاً امریکا و یا بریتانیا نامید.، این روند باعث تضعیف نهاد های شد که منافع عمومی بشمار میروند.

دلیل و برهان مرکزی این خواهد بود و این روند جنگ اول جهانی که به شکل قابل پیشبینی، گسترش تدریجی نیروی دریایی و ارتشهای بریتانوی موجب گسترش تسلیحات نظامی نزد قدرت های دیگر شد، بویژه فرانسه و المان، و این روند جنگ اول جهانی و همین گونه جنگ دوم جهانی را اجتناب نا پذیر ساخت. پس به این نتیجه میرسیم که تقویه ماشین های نظامی با تسلیحاتی هر روز در حال پیشرفت، موجب وقایع اسفناکی گردیده نه تنها موجبات امنیت را فراهم نمیکند، بلکه برای قدرت های امپریالستی و برای تمام جهان نا امنی بیش از پیش خطرناکی را فراهم خواهد ساخت که ما مثال های زنده آنرا در برپائی

تهاجم امریکا به ویتنام و کامبوج و همچنان تهاجمات فرانسویان را در نورار جنوبی کشورهای افریقایی، حملات هند بریتانوی در هند و برمه و همچنان حملات بریتانیایی ها سه مرتبه در سده (18-19) به افغانستان و دامنه آنرا در عصر حاضر، حملات امریکا به افغانستان، عراق و لیبیا و دست اندازیهایی پشت پرده قدرت های جهانی در مصر، سوریه و کذا در تمام کشورهای اسلامی بشمول براه انداختن مانورهای نظامی محافظین صحرا به عربستان و طوفان صحرا بخاطر حفاظت خانواده سلطنتی آل سعود و نفت و پولهای امریکایی براه انداخته که این بازیها اگر فروکش نکند و جلو آن گرفته نشود منجر به جنگ دیگر جهانی خواهد شد و شاید با تسلیحات امروزی در یک چرخه بزرگی از جهان میزان مرگ و میر و حوادث دوران جنگ به صد ها میلیون نفر برسد

با آگاهی به این امر که امروز برتری جهانی ایالات متحده از برتری امپراطوری بریتانیا در زمانیکه در اوج قدرت بسر می برد، بیشتر است، ولی تا کنون تمایلات رقابت آمیزی که قابل مقایسه بآن میباشد را در کشورهای دیگر مشاهده نمیکنیم، با این وجود، شاهد آغاز واکنشهای خشونت بار از سوی ملت های بیش از پیش تحت ستم، ما شاهد اپرتایت مستقیم قوم بسر اقتدار در افغانستان هستیم. دولت افغانستان، که پنهانی و آشکارا از تفوق جویی قوم پشتون (افغان) و جای دادن ستون خاصی را برای جابجایی قدرت قبیله وی در شناسنامه های الکترونی که قرار است بزودی توزیع آن صورت گیرد مورد جارو جنجالهای نمایندگان مردم در مجلس ملی این کشور که خواهان شناخت هویتی تبار کلیه اقوام شامل در کشور است میباشد. اگر یک امار بی طرفانه از سوی یک نهاد پر قدرت ولی بی طرف در افغانستان راه اندازی شود نتیجه آن معلوم و آشکارا خواهد شد که چقدر از کرسی های از بالا به پائین و همچنان مقاطعه و پیمان های کاری ایکه صورت گرفته است چند فیصد آن به کسانی تعلق دارد که به یک ترتیبی در قدرت حاکمه این قوم شریک هستند و یا خود مربوط به آن میباشند. و آنچه را که رسانه ها در افغانستان و پاکستان تروریزم دنبال میکنند به فیصدی زیادی به همین قوم پشتون ارتباط دارند.

با نگاهی به گذشته در می یابیم که فقر تدریجی هند و دیگر سرزمین های استعمار شده به شکل فزاینده به بی ثباتی امپراطوری بریتانیا دامن زد، و سر انجام آنرا محکوم به فروپاشی ساخت چنانچه در زمان تهاجم شوروی سوسیالیستی به افغانستان صرفاً آنانی در مقابل به اصطلاح، قوت های دولت دیموکراتیک خلق برخاستند که همۀ آنها را دولت در برنامه اصلاحات اراضی

صاحب زمین ساخته بود و یا کسانی بودند که کارتهای سازمانهای مختلفه حزبی در نزدشان پیدا شده (ظهور و زوال حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، اکادمیسن دستگیر پنجشیری) و همچنین در جهاد افغانستان کسانی از اول تا آخر اشتراک داشته اند که از طبقات دهقان بی زمین و یا مامورین و کارگران پایان رتبه بوده اند و یا معمولاً روستائینی در آن اشتراک داشتند که از مواهب زندگی امروزی مثل هاذا محروم بوده اند.)

حرکت های ملیون هندی در ان زمان روشن نبود، و در قرن نهم، در مقایسه با امروز، تنها اندک بریتانیایی های مانند جان هوبسون بودند که تصمیمات سیاسی کشورشان را که به رکود طولانی سالهای 1870 انجامید زیر علامت سوال می بردند. رکود سالهای 1870 تا «مهاجرت به افریقا» و مسابقه تسلیحاتی به عنوان پیامد آن میباشد.

با این وجود، امروز وقتی چنین تصمیماتی را مورد بررسی قرار میدهم، از کوتاه فکری و حماقت به اصطلاح مردان دولتی آن دوران شگفت زده می شوم و باید اذعان بدرارم که این شکفت زدگی در مورد حماقت و کوتاه فکری تعداد زیادی از مردان دولتی که قدرت بی انتهای دولت افغانستان در دست شان است نیز، هنوز هم مردم ما را بیچاره و شگفت زده میسازد. بحران های پوچ ولی اسفناکی که تصمیمات آنها در سرزمین های دور، در افریقا بوجود می آورد، مانند نبرد «فشودا» (در سودان علیا - علیه جنبش مهدی - 1898)، یا در «اگادیر» (1911) داوری ما را در مورد آنها تأیید میکند.

در عین حال میتوانیم ببینیم که چگونه در آغاز یگان های کوچک بروکراتیک که خارج از نظارت و کنترل بودند به بحرانهای بین المللی دامن زدند. بحران فاشودا، در جنوب سودان شامل یک گروه 129 نفره بود (9 افسر درجه دار فرانسوی و 120 تیر انداز سنگالی). این گروه نظامی فرانسه پس از 14 ماه آمد و رفت، به انگیزه تثبیت پوچ دولت فرانسه از شرق تا غرب افریقا در پی خنثی سازی طرح رودز برای تثبیت حضور بریتانیا از جنوب به شمال افریقا بودند. وقتی «ماجرای اگادیر» پیش آمد، یعنی ورود تحریک آمیز توپچی های آلمانی اس ام اس پانزر در یک شهر مراکشی که محصول تصمیم جنون آسای معاون وزیر امور خارجه بود، مهمترین نقطه آن تحکیم مناسبات دوستانه فرانسه و بریتانیا بود که به شکست آلمان در جنگ اول جهانی انجامید.

باقی دارد

## صلح امریکایی با آزمون صلح بریتانیایی

### بخش چهارم

جهان محکوم تراژدی جنگ جهانی دیگری در دوران صلح امریکایی نیست. چرا که وابستگیهای جهانی، و علاوه بر همه، شبکه جهانی ارتباطات و تکنالوژی معلوماتی، پیشرفت چشم گیری را در سراسر کره کار گذاشته است که اگر در زاویه کوچکی از دور ترین کشورهای جهان اتفاقی بیفتد در دم همه جهان از آن آگاه میگردند؛ چنانچه در کشور خودمان افغانستان که حدوداً سی سال میشود با جنگهای تباه کن بیرونی و داخلی و فقر سرتاسری، گرفتار است، در دور ترین بخش آن ارتباطات ماهواره ای، تلفون همراه و انترنیت مهیا میباشد

که به همت کار گشایانی ایجاد شده است که در یک بازی متهورانه در کشوری مانند افغانستان که یک روز بعد آن معلوم نیست چه رخ میدهد، سرمایه های هنگفتی رادر مواصلات و مخبراً از طریق شرکت های موبایل کار گذاشتند که که اکثریت نزدیک به اتفاق از هموطنان من، از آن مستفید شده اند. امروز مردم جهان با آگاهی و کار شناسی و انگیزه بیشتری نسبت به گذشته داشته و قادر هستند تاروند ها و حادثات تاریخی را بروشنی برخوانده و تشخیص دهند. بطور مثال ملایی در عربستان سعودی در شهر طایف تعداد زیادی از قرآن های مجید کتاب مقدس اسلام را در فاضل آب (مزبله) افکنده و پسانترها پولیس آن را کشف و باوجود قیودات شدیدی که در پنهانکاریهای شدیدی از طرف دولت عربستان و خانواده آل سعود نافذ میباشد توسط تلفونهای همراه این واقعه دلخراش که توسط شیطان پرستان جهت خدشه دار ساختن اذهان مسلمانان بوقوع پیوسته است فوتو ذریعه تلفونهای همراه فوتو برداری شده و توسط انترنیت و سایت اجتماعی فیس بک تیوتر و... همه با خبر شدند.

<sup>10</sup> امروز برای اقلیتی در جهان بیش از پیش روشن است که نظامی گری ایالات متحده امریکا به انگیزه امنیتی توجیه شده ولی در واقع تهدیدی برای امنیت خود امریکا و تمام کشور های جهان تبدیل گشته است. در واقع چنین تمایل جنگ طلبانه ای موجب جنگهای بیش از پیش گسترده تر است - که این موضوع خاطره نظامیگری بریتانیا در قرن نوزدهم را توجیه میکند. که از نگاه بشر و جامعه معاصر جهانی این یک حرکت ارتجاعی و مستعمره گری را نشان میدهد، چنانچه امریکا در روز های نزدیک بخاطر به امضاء رساندن پیمان استراتژیک با جمهوری اسلامی افغانستان، وارد بازار داغ پروپاگاندا های سیاسی شده و دست به مانور های زده اند که هر گز دیموکراسی را نمیتواند توجیه کند؛ بطور مثال در یازده سال قبل بدون آنکه ما مایل باشیم با هوا پیمایهای بی 52 فضای افغانستان را مسخر ساختند و وجب بوجب از تاسیسات نظامی این کشور را با واحد های امنیتی افغانستان که در آن تسهیلات پیشرفته زمین و هوا برد از قبیل شبکه های محافظت هوایی، تانک های پیشرفته خود رو های زرهی، سلاح های ثقیل پیاده، توپچی منظم و سلاحهای پیاده نظام را تخریب کردند

---

که ضرورت است تا در دوران صلح این موارد، مورد پژوهش و کاوش مستبصرین نظامی قرار گیرد؛ امریکا بخواسته خود داخل افغانستان شد در حالیکه هیچکس نه از داخل افغانستان و یا نه از خارج، از ایالات متحده امریکا چنین تقاضایی ننموده بودند. و این امریکا بود که بخاطریکه حمله و تهاجم خود را قانونی ساخته باشد فیصله شورای امنیت را در مورد تهاجم نظامی در افغانستان گرفت و بعداً پای ناتو (که شعبه ای از نظامی گری اتلانتیک شمالی برهبری امریکا در اروپا) و دیگر کشور های غربی را به این جنگ کشاند. حالا میخواهد بدون کدام تضمینی کشور ما را ترک گویند و این در حالی است که از سال 2001 که پای ایالات متحده در کشور ما باز شده است بمراتب اکنون افغانستان در معرض خطر تروریزم و نابودی قرار دارد یک و از جانب دیگر، قوای هوایی و زمینی ما نظر به گزارشاتی که از سوی منابع نظامی کشور گاه از طریق تلویزیونها پخش میشود، توانایی مانور های دفاعی را در برابر دشمنانی که احتمالاً بعد از برون شدن تفنگداران و نیرو های ایالات متحده امریکا و متفقین شان، از افغانستان را نخواهیم داشت. در حالیکه رئیس جمهور افغانستان میگوید زمانی این پیمان امنیتی از طرف کابل امضاء میگردد که امریکا بیان، خود سرانه به بهانه تفتیش بخانه های افغانان داخل نشوند، و قوایی که از امریکائیان در پایگاههای شان تقرر می یابد صلح افغانستان را چه از ناحیه خارجی و یا داخلی حمایت و ضمانت نماید. ولی امریکائیان میگویند: در نزد ایالات متحده امریکا، کسانی که بی نظمی را در کشور بیاندازند، مکاتب را حریق کنند و یا نهاد های جامعه مدنی را صدمه برسانند تا مادامیکه به سفارت امریکا و واحد ها و منافع نظامی امریکا حمله نمایند و ضرر نرسانند در نزد امریکائیان تروریست شناخته نمیشوند.

مردم امریکا باید بدانند که: «با وجود برهم خوردن فزاینده تعادل، یک راه حل تسکین دهنده باقی مانده است. زیرا دلایل نا امنی جهانی و همچنین راه حل آنها بیش از پیش در خود کشور خود شان باقی است. خیلی بیشتر از پیشینیان بریتانیایی، و خلاف ملت های دیگر، شهروندان ایالات متحده در وضعیت مناسبی بسر می

برند تانه تنها موجبات کاهش تنش جهانی را فراهم سازند، بلکه در عین حال بسوی نظم بین المللی عادلانه تری تحول یابند. البته هیچکس نمیتواند پیش بینی نماید که چنین تحولی حتماً تحقق خواهد یافت، ولی پایان اسفناک صلح بریتانیایی و بار بیش از پیش سنگینی که روی دوش شهروندان ایالات متحده امریکا گذاشته شده گواه بر ضرورت چنین تحولی به نظر میرسد. در واقع کشور گشایی یک جانبه ایالات متحده، مانند بریتانیای کبیر در گذشته، در حال حاضر، توافقات و قرارداد های بین المللی - و به ویژه منشور ایالات متحده - که طی چند دهه موجب ثبات نسبی بوده است را نقض می کند.

باید به روشنی بگوییم که در حال حاضر تقویت سامانه نظامی ایالات متحده، سر منشاء و دلیل اصلی نظامی سازی در سطح جهانی بوده است. به شکل نگران کننده ای، چنین روندی یاد آور مسابقات تسلیحاتی است که صنایع نظامی بریتانیا در گسترش آن شرکت داشت و پس از ماجرای «آگادیر» در سال 2011 به جنگ جهانی اول انجامید.

با این وجود، نظامی سازی در دوران حاضر را نمیتوانیم به عنوان «مسابقه تسلیحاتی» تلقی کنیم. در واقع ایالات متحده و هم پیمانانش در ناتو که سلاحهای مشابهی در اختیار دارند - به اندازه بازار اسلحه در سطح جهانی را بخود اختصاص داده اند که سهم فروش اسلحه روسی و چینی در مقایسه با آن ناچیز به نظر میرسد.

در سال 2010... ایالات متحده در بازار جهانی اسلحه از موضع برتری برخوردار بوده، و 21 میلیارد و 300 میلیون دالر صادرات اسلحه داشته، یعنی 527% بازار بین المللی. روسیه با 76 میلیارد دالر در سال 2010 در مرتبه دوم قرار دارد و 193% سهم بازار بین المللی، با حساب 126 میلیارد دالر صادرات اسلحه در سال 2009. در زمینه فروش اسلحه پس از ایالات متحده و روسیه، فرانسه، بریتانیا، چین، المان و ایتالیا در مراتب بعدی قرار دارند.

یک سال بعد، وسعت صادرات اسلحه امریکایی به 79% بازار جهانی اسلحه رسید:

سال گذشته، صادرات اسلحه امریکایی به 66,3 میلیارد دلار رسید، یعنی بیش از 4/3 کل بازار اسلحه که در سال 2011 حدود 85,3 میلیارد تخمین زده شده است. روسیه در همین سال با 48 میلیارد دلار در جایگاه دوم قرار گرفت.

در حال حاضر، باید پرسید که فعالیت اصلی ناتو که نیازمند اسلحه باشد کدام است؟ نه برای دفاع در مقابله با روسیه، بلکه برای پشتیبانی ایالات متحده از جنگ خود ساخته علیه تروریسم در افغانستان مثل گذشته در عراق.

پروفسور دال اسکات اذعان میدارد که «جنگ علیه تروریسم» را باید در شکل واقعی آن درک کنیم: یعنی بهانه ای برای نگهداری ارتش ایالات متحده بشکل خطرناکی گسترش یافته، از طریق تحمیل نا عادلانه قدرتی که بیش از پیش بی ثباتی (در افغانستان و عراق...) آشکار میگردد.

به عبارت دیگر ایالات متحده امروز کشوری است که سیل اسلحه را در جهان جاری ساخته. شهروندان این کشور الزاماً باید بخواهند این عامل فقر و نا امنی مورد بررسی و بازپرسی قرار گیرد.

ما باید هوشدار ایزنهاور در سال 1953 را بیاد بیاوریم که میگفت: «هر تفنگی که ساخته میشود، هر ناو جنگی ای که راهی آنها میشود، هر راکتی که شلیک میشود - در مفهوم نهایی - تداوم دزدی از آنهاست که گرسنه هستند و نمیتوانند خوراک شان را تهیه کنند، و علیه آنهاست که در سرما لباسی برای پوشیدن ندارند.» ولی



لازم به یادآوری است که آیا واقعاً دولت مردان امریکا این سخننان را از سر راستی و از ته دل ابراز میدارند؟ چه می بینیم که ژنرال ایزنهاور خودش توسط ناوگانها و قوای جنگی و حتی اسلحه زروی چه آتش باریهای خانمان بر اندازد در جریان جنگ جهانی دوم در جهان براه انداخت که نظیر و پیشینه آن، در بدترین جنگهای مدحش که اسپانیولی ها در برابر سرخ پوستان بومی امریکا براه انداخته بودند، در تاریخ بشر مقایسه نمیگردد و بشر هرگز چنین پیشینه ای بیاد ندارد. ولی، گاه گاه این صداها و ندا های عوام فریبانه از زبان سران ایالات متحده و سایر کشورها شنیده شده است که اظهارات واقعی نمیشد، شنیده شده است.

همچنان رئیس جمهور کندیدر سخنرانی خود در امریکن یونیورسیتی به تاریخ دهم جون 1963 طرح صلحی را مطرح کرد که الزاماً «صلح امریکایی تحمیل شده با زور و سلاحهای جنگی امریکا نیست»

اگرچه طرح او مت پایدار ماند، ولی طرح خردمندانه ای بود که در نهایت خروسچف رهبر اتحادشوروی وقت نیز چراغ سبز نشان داده و «همزیستی مسالمت امیز» را حتی در روی خط ایجاد نتوانست کرد، ابراز نمود که از طرف جناح انقلابی شوروی از قدرت برکنار ساخته شد. شصت سال پس از بوجود آوردن نظام امنیتی ایالات متحده امریکا - به اصطلاح صلح امریکایی - پاکس امریکانا - خود ایالات متحده در دام وضعیت ناامنی از دیدگاه روانی گرفتار آمده است که بیش از پیش عوارض «پارانویاک» را نشان میدهد.

خصوصیات سنتی ایکه در فرهنگ ایالات متحده نظر بقانون اساسی آن کشور مراعات میشد از قبیل احترام به حقوق بین الدول و پیمانهای بین المللی ایکه ایالات متحده الزاماً در استواری آن تعهد سپرده بود، به بهانه تهدید ترورستی در حال نا پدید شدن است که من در یک سلسله برنامه های نوشتاری ماهیت اصلی حادثه جانخراش یازده سپتامبر را با مستندات آن نوشته بودم که جای هیچ نوع تردید در ابراز این «دروغ بزرگ» از

طرف دولت مردان ایالات متحده باقی نمی ماند، اگرچه بخش مهمی از چنین تهدیدی را خود ایالات متحده بوجود آورده است نظیر بقدرت رساندن اسامه و گروه القائده بخاطر شکست شوروی وقت و همچنان موجودیت طالبان را نیز حلقاتی به آنها ربط میدهند. این پدیده چه در داخل کشور و چه در خارج قابل مشاهده میباشد.

این بحث ادامه دارد

## اتحاد ایالات متحده امریکا در جنگ علیه تروریسم و پاکشیدن فوری آن

### بخش پنجم

این موضوع را می توان در پاکس امریکانا مورد دقت قرارداد. عربستان سعودی امروز قوی ترین مهره و مهرک برنامه های پشت پرده در ارتباط با تروریسم از طریق قدرت بخشیدن به پاکستان و گروههای سیاسی ایکه تحت پوشش آن در آنجا قراردادارند، همواره در سه دهه آخر سده بیستم و شروع سده بیست و یکم مورد دقت در

فعل و انفعالات سیاسی در شرق آسیا (ویتنام و کامبوج، لاوس) و بعداً، در کشور های اسلامی نظیر افغانستان، عراق، یمن، ....

امروز در یکی از تلویزیونهای که از کابل پخش میگردد نمایه ای را دیدم که کشور های را که به صلح جهانی تهدید هستند نشان داده بود که امریکا در رتبه اول، چین در رتبه دوم و افغانستان رادر مرتبه سوم و همینطور سایر کشور ها را ردیف و طبقه بندی و نشان داده بود. ولی واقعیت امر چیزی دیگری است. در نظام جدید جهانی که ایالات متحده امریکا خود را از جمله اربابان درجه اول جهان در نظم نوین و یورشهای جهانی میداند، به تجربه ثابت کرده است که بعد از جنگ جهانی دوم اولین کشوری است که نظامها و حالات صلح را در جهان مخصوصاً در کشور های دیموکراسی و انتخابی بخطر روبرو ساخته و در بسا اوقات باعث سقوط آن نیز گردیده است که نظیر آن را میتوان در ویتنام، کامبوج، عراق در دفاع از دینار و نفت کویتی و جنگ افغانستان و عراق و پشت پرده با سوریه دید.

امروز، فوری ترین موضوع سیاسی جهان، جلوگیری از به اصطلاح «صلح آمریکائی - پاکس آمریکانا» (در اصل یعنی حاکمیت آمریکائی) می باشد که به تدریج ممکن است به جنگ جهانی بیانجامد. به همان شکلی که در قرن نوزدهم در مورد به اصطلاح «صلح بریتانیائی» روی داد. من در اینجا از اصطلاح «به اصطلاح» استفاده کردم، زیرا هر یک از این قراردادهای صلح («پاکس»)، در آخرین مراحل خود، بیش از پیش کمتر صلح طلب و حافظ نظم بوده، ولی بیش از پیش روی تحمیل قدرت رقابتی جنگ طلب و طبیعتاً غیر قانونی و نابرابر تمرکز داشته است. (پیترو دال اسکات استاد دانشگاه بروکلین کلیفورنیا)؛ از همین سبب است که زعیم افغانستان با درک این موضوع و از موضوعاتی که زعیم افغانستان در قاطی بودنش با امریکائیان در طول یازده سال گذشته شناخت حاصل کرده است میداند که این به اصطلاح (فاکس امریکانا) در تعاطی با مسأله افغانستان چقدر میتواند سرزمین و حتی منطقه را به درد سر های جدی مواجه بسازد. من بخاطری از فاکس «امریکانا» حرف زدم که کشور هایی که در حوزه جغرافیایی وجه تمدنی مشترک با ایرانی یا خراسانی ما و انهری و سندی دارند، همه از

آن متأثر خواهند شد چنانکه می بینیم دولت پاکستان که قرارداد داد کاربردی (فاکس امریکایی) را چندین سال پیش با امریکا انعقاد کرده در حال حاضر قادر نیست جلو پرواز های هواپیماهای بی سرنشین ایالات متحده را که از پایگاههای امریکایی در داخل پاکستان بمقصد اهداف جنگی پرواز میکند و مهره های مخالف خود را در حدود سیاسی پاکستان از بین می برد و پاکستان بجز اینکه آن برنامه ها را ناقد حاکمیت سیاسی خود بداند، کاری از دست شان ساخته نیست. چه تضمینی وجود خواهد داشت که از خاک ما به کشوری ثالثی از این پایگاه ها استفاده نگردهد. اگر در مسأله توافق برنامه کار بردی امریکا و افغانستان تضمین های مؤید و پخته وجود نداشته باشد شاید ما سرنوشت بد تر از پاکستان را داشته باشیم؛ چه تضمینی وجود خواهد داشت که پایگاه های نظامی امریکا که در چهار حوزه شرق و غرب و شمال و جنوب افغانستان مستقر شوند چنین کاری را نکنند و این حرف تاریخ است که با سرنوشت افغانستان بازتاب خورده است.

جورج کنان متخصص انتظامی کار بردی امریکا اذعان دارد: «باید اعتراف کنم که کشور ها در نزد من، مثل مهره های شطرنجی هستند که بر صفحه آن، بازی بزرگی برای سلطه بر دنیا در جریان است.»<sup>11</sup>

جورج کنان گفته است: «ما با جمعی برابر 6/3 در صد از جمعیت جهان، 50 در صد از ثروت آنرا در اختیار داریم. در چنین وضعیتی، کار اصلی در دوران پیش رو... حفظ این وضعیت نابرابری است، برای این مهم، باید احساسات را بطور کامل کنار گذاریم. ملاحظاتی چون حقوق بشر، اعتلای سطح زندگی، و دیموکراسی را از سر بدر کنیم.»<sup>12</sup>

<sup>11</sup> لرد کروزون، نائب اسططنه امپراطوری بریتانیا در هند مستعمره، سال 1898م، اربابان جدید جهان، ص 133.

<sup>12</sup> جورج کنان، طراح راهبرد های ایالات متحده در سال 1966. رک: اربابان جهان، همان.

## 1. پروپاگندای امریکا علیه آینده افغانستان

قسمی که در صدر این نوشتار می بینیم که «پیتر دال اسکات» نیز جابه جایی قدرت های امریکایی را در بحبوحه ده اول سده بیست و یکم ناشی از پیروی از [فاکس بریتانیکا] میدانند که همین اکنون توسط سیاست های امریکایی مخصوصاً در کشور های اسلامی احمال میشود و برای اینکه این جابجایی های قدرت نظامی به آسانی به دسترس شان قرار گیرد ما در ماه دسمبر 2013 شاهد براه انداختن پروپاگندای با عرض و طول دولت امریکا مبنی بر اینکه اگر سند کاربردی بین ایالات متحده امریکا از طرف دولت افغانستان به امضاء نرسد افغانستان به روزگار دهه اخیر قرن بیستم باز میگردد .

## 2. پیشنهاد دولت افغانستان راجع به تضمین موافقتنامه کاربردی ایالات متحده

حال در نظام جهانی کسی و یا قدرتی نیست که پیشنهاد های دولت افغانستان را که حاکی از تضمین صلح و عدم مداخله در امور کشوری و عدم یورشهای نظامی بخانه های اتباع افغانستان، مخصوصاً دفاع این کشور در برابر تهدید های همسایگان نیز شامل آن میباشد بپذیرد و این پیش نهاد ها را نهایی ساخته در اجراء قرار دهند. اما قسمیکه دیده میشود امریکا بدون اینکه خواستهای بر حق زعیم افغانستان (حامد کرزی) را بپذیرد، ماشین های پر قدرت تبلیغاتی ایالات متحد در بی ثبات شمردن حالات افغانستان را در بیرون رفت قوتهای ایالات متحده در رأس و ناتو در ضمن، هر روز از تریبونهای اطلاع رسانی و گسیل نمایندگان بلند رتبه آمریکایی بکابل این اطلاعات تخریش کننده آرامش در افغانستان را دامن و برهم میزنند. هیولای سال 2014؟ آیا این ببر کاغذی که امریکا آنرا 2014 نامیده است میتواند در عدم خود واقعیت یک ملت را یا یک کشور را و یا کشور هایی را در منطقه صدمه زند؟

حالا کسی و مرجع ای وجود ندارد که به ایالات متحده و همراهانش بگوید: به چه منظوری در مدت بیشتر از ده سال در افغانستان حضور یافتید و از شما که دعوت نموده بود که بیایید؟ لابد خواهید گفت ما برای قلع و قم

تروریزم به اینجا آمده ایم. ولی بدون اینکه این بازی را با تروریزم ختم کرده باشید و یا لا اقل بهبود بخشیده باشید، این سرزمین را رها کرده و می روید؟ تاوان اینهمه برپادی، از بین رفتن جانهای مردم افغانستان زیر ضربات نایره جنگ و حملات تروریستی، فقر گسترده ناشی از تراکم سرمایه بدست زور مندان، فراز قیم کالاها در بازار، نبود صادرات از کشور و ورد کالاهایی به پیمانانه بزرگ و با ارزش سرسام آواز خارج، مفلوج نگاه داشتن کشاورزی افغانستان، حراج بیدریغ زیر بناهای افغانستان فلج نمودن و از بین بردن بانکها (بانک انکشاف صادرات افغانستان - بانک رهنی و تعمیراتی - بانک انکشاف زراعتی و در اخیر کابل بانک را که در بین تمام بانکها کشتش داشت). آیا این مزاحمت های سیاسی و اقتصادی را به خانواده های ناتوان و تاوانی از جنگ را که میدهد؟

بیاید دکتورین سیاسی منظر جنگ طلبانه امریکا را که تاریخ حکایت گر آن است، از زبان و قلم خود شان بشنویم:

روزنامه لیبرال ایندپندنت یکشنبه ها در زمان جنگ در سال 1991 خلیج فارس نوشت: «جنگ هیچگاه خوش آیند نیست»، اما بلا فاصله در پی آن افزود:، اعمالیست که هیچگاه به مخیله ی جوامع متمدن حتی خطور هم نمیکند. از جمله بمباران یک پارچه کنونی عراق توسط امریکا بی تردید اقدامی هولناک است. اما به صرف هولناک بودنش، نمی توان آنرا خطا انگاشت.» (توماس فریدمن)

او اذعان دارد: در جنگ دیگری، در میان برنج زار های به فاصله اندک از سایگون سه نردبان کمانی شکل را در آسمان مشاهده کردم که به اصابت هر نرده شان به زمین، ستونی از آتش به هوا برخاست. اینها انفجار بمب های سه فروند هواپیمای ب-52 ارتش امریکا بود، بدون آنکه دیده شوند بر فراز ابرها در پرواز بودند. این هواپیماها جمعاً هفتاد تن مواد منفجره را بر اساس طرحی موسوم به جعبه دراز. اصطلاح جعبه دراز واژه نظامی برای بمباران یک پارچه است که هرچه در مسیر آن هدف قرار داشته باشد نابود میکند. در این دست

انفجارات حتی توت‌های سوخته انسانی و حیوانی نیز ریز ریز شده بودند که قابل تشخیص نبود و من از بالای لاشه گاومیشی گذشتم که تکه تکه شده و به اطراف پرتاب شده بود. این هوا پیمها به علاوه خلبانان توسطی مردان بزرگی نظیر توماس فریدمن مدیر روزنامه اندپندنت که حتی در زمین و در بین شالی زارهای سوخته ناشی از این بمباردها پانهاده بود تا بتواند ودهشت افگنی هواپیماهای نظامی ایالات متحده را با نیروی آتش قوی و بخریب بی مثال آن آنجا را خیلی وحشتناک و بی نظیر به دنیا توصیف کرده باشد.

نوع دیگر از سلاحهایی کشتار جمعی که از طرف ایالات متحده امریکا طراحی و تولید شده است بمب های خوشه ای است، که در ایالات متحده راکتی **Rockeyes** نامیده می شود، در همان سالها در لائوس همسایه کشور ویتنام آزمایش و استعمال شد. این بمب ها، هر کدام به تقریباً 160 بمب کوچک تقسیم میشدند، که نیمی بحال خفته در روی زمین بجای می ماند، تا وقتی که حیوان یا انسانی روی آن پا می گذاشت، یا بنا بر عادت کودکی آنرا از زمین بر میداشت، آنوقت بود که منفجر میشد. برآورد شده است که پس از سی سال این بمب ها هنوز سالی 20 هزار نفر را در لائوس کشور کوچکی که هرگز با امریکا در جنگ نبوده است، به کشتن میدهد. لائوس از «صدمات جانبی» ویرانگری امریکا در ویتنام و کمبودیا بود. این بمب های خوشه ای بخاطر ویژگی مرگبار بودن دراز مدت شان، بعنوان سلاح «ضد نفرات» و صرفاً بخاطر ترور ساخته شده اند.

مطبوعات جهان هنوز فراموش نکرده است روزی که وزیر دفاع بریتانیا گفت: «بمب های خوشه ای بهترین و کاراترین سلاحی است که در اختیار داریم»

(گالدز) شاید مراد کندز باشد، شهر کوچک و گلساخت و فلاکت زده ای در افغانستان، که مدتها پیش بدست نیرو های ضد طالبان افتاده بود، (به سببی که تعداد زیادی از طالبان در آن شهر تجمع کرده بودند و راه های فرار نیز بسته بود، توسط هوا پیمها های امریکایی به شدت) بمباران شد. از میزان تلفات دقیق آگاهی نیست ولی به یقین میدانیم که در محلهای رهائشی دست کم هفت نفر از اعضای یک خانوانوار کشته و سه نفر بشدت

زخمی شدند، این مردم که ساختمان زیر سرشان ویران شد، پناهندگانی بودند که به ساختمانی متعلق به «آژانس پاکسازی مین های زمینی سازمان ملل متحد پناه گرفته بودند. اما رسانه ها انفجار ساختمان نهادی را که برای «پیشگیری از تلفاتی ناشی از بمب های انفجاری» فعالیت میکنند را نادیده گرفتند» کارکرد بمب های خوشه ای عین مین های زمینی است، فرق اصلی بین این بمب ها و مین های زمینی که معاهده بین المللی آنها منع کرده است، صرفاً در این است که مین ها را در زمین جاگذاری میکنند ولی این بمب ها را از هوا پرتاب میکنند.» در زمان نوشتن این ستور، طبق برآورد، هفتاد هزار بمب کوچک منفجر نشده ی امریکایی در افغانستان وجود دارد افغانستانی که بیشترین مین های زمینی نیز در خاکش را از قبل نهفته داشته است [همان خبر گذاری]

این است ماهیت «جنگ با تروریسم» در پیشینه تاریخی این مطلب هیچ تردیدی نیست، همان هواپیمای «ب-52» ای که قسمت اعظم هندو چین را نابود کردند، شهروندان گریزان از کندز را بخاک در افگندند. سپس نویسنده از محاصره قندور که بعداً اسیران در حومه شهر مزار شریف به قلعه گلی به نام «قلعه جنگی» ختم شد نامی که شایسته است در ذهن انسانهای «متمدن» طنین افکند؛ متمدن واژه ای است که با جامعه مدنی در این روزها در افغانستان خیلی از آن استفاده می شود. در آن روز نیرو های امریکایی و بریتانیایی برای پشتیبانی از ژنرال دوستم رهبر جنبش شمال، بمب افکن های امریکایی را بکار گرفتند. مردمان داخل سرای جنگی از طالبان بودند که با بمب های خوشه ای بمباران شدند، آنهایی که از بمباران در دخمه های داخل قلعه پناه برده و جان سلامت کشیده بودند، همه، شان در دخمه ها تیر باران شدند و... که به این طریق صد ها اسیر جنگی داخل قلعه نابود شدند.

(در همان روز های حمله به افغانستان هواپیمای ب-52 که در وطن ما به خط کش معروف است در داخل شهر مزار شریف مانور های دو خوشه ای و سه خوشه ای را بالای مدرسه دخترانه سلطان رضیه شهر مزار شریف انجام دادند که واقعاً مهندسی شگفت انگیز فنون نظامی را که ما در طول بیست سال جنگ در



افغانستان تا آن روز ندیده بودیم به نمایش گذاشت به قسمیکه طالبان پاکستانی را که شاید تعداد آن حدوداً سه صد نفر، زیادتر یا کمتر در آن مدرسه بکلی از بین برد و این در حالی بود که به ساختمان اصلی مدرسه و خانه های مجاور که پر نفوس ترین منطقه شهر است ظاهراً آسیبی نرسانده است. من در آن شامگاهها توسط دستگاه ستلایت که در مزار شریف بسیار معمول بود و به اصطلاح (تابه دیشی) میگفتند حملات هوایی امریکا را که شبانه از طریق بی بی سی و صدای امریکا پخش میگرددید میدیدم که به مجرد اصابت موشک به قلعه های مستحکم فقط آتش و دود را که شکل سمارقی داشت می دیدیم که چیزی دیگری در منطقه دیده نمیشد و ظرف ثانیه های محدود همه چیز ختم میشد. (مؤلف))

ایزابل هلتون، مقاله نویس روزنامه گاردین، می نویسد: «بی تردید ویژه گی اصلی تمدن این است که به آسانی به ترور و بربریت سقوط کند... بما میگویند افغانستانها خشونت گرا هستند، بنا بر این این توقع که بتوان در افغانستان با قواعد انسانهای متمدن جنگید توقع بیهوده است. اما این جنگ چه کسانی است؟... آیا امریکائیان وانگلیسی ها طبق قوانین دوستم می جنگند؟ یا طبق قواعد خودشان؟» [ایزابل هلتون]

اما حقیقت این است که هیچ چیز عوض نشده است، نه بمب های خوشه ای (که قبلاً در ویتنام آزمایش می شد) نه وارد شدن شوک به وجدان لیبرالی بشر. هنگام مجبور شدن به اذعان این حقیقت که کشتار های جمعی و (ترور و بربریت) روال خود ما غربی ها است، نه کتمان اهداف واقعی مستتر در پس اوهام اخلاقی توسط غنی ترین کشور روی زمین که بنام تمدن «نیروی هراس آفرین نظامیش را علیه فقیر ترین کشورها نظیر افغانستان بکار می گیرد». نه به جز فن آوری پیشرفته تر، در اینجا هیچ چیز عوض نشده است.<sup>13</sup>

<sup>13</sup> اربابان جدید جهان، جان پیلجر، برگردان به فارسی مهرناز شهابی و مهرداد خلیل شهابی. تهران: 1388 نشر اختران، «بازی بزرگ»، صص 132-139.

صلح امریکایی در ارتباط با عربستان سعودی

بخش - ششم

ایزنهاور در سال -0842 میگفت: هر تفنگی که ساخته می شود، هر ناو جنگی که راهی آنها می شود، هر راکتی که شلیک می شود- در مفهوم نهایی- تداوم در دزدی از آنهاست که گرسنه هستند و نمی توانند خوراک شان را تهیه کنند، و علیه آنهاست که در سرما لباسی برای پوشیدن ندارند.

پیش در آمد تاریخ جنگ های امریکا در بیرون از خاک آن کشور:

رئیس جمهور رابرت کندی در سخنرانی ژوئن 1963 در دانشگاه امریکن طرح صلحی را مطرح کرد که الزاماً «صلح امریکایی تحمیل شده با زور سلاح جنگی امریکایی نیست.»

اگرچه طرح او نا پایدار ماند، ولی طرح خرد مندانه ای بود. شصت سال بعد از بمیان آمدن نظام امنیتی ایالات متحده که به پاکس امریکانا شهرت یافته است. ولی با آنها خود ایالات متحده در دام وضعیت نا امنی از دیدگاه روانی گرفتار آمده است که بیش از پیش حوادث «پارانویاک»<sup>14</sup> را نشان میدهد.

خصوصیات سنتی فرهنگ ایالات متحده مانند احترام به حقوق بین الملل به بهانه تروریستی در حال ناپدید شدن است. این پدیده هم در داخل ایالات متحده و هم در خارج از آن قابل مشاهده می باشد.<sup>15</sup>

عربستان سعودی و ایالات متحد امریکا در اتحاد سّری «جنگ علیه تروریسم»

از ۶۶،۳ میلیارد دالر صادرات اسلحه امریکائی در سال 2011، بیش از نیمی از آن به عربستان سعودی اختصاص داشته است، یعنی معادل ۳۳،۴ میلیارد دالر. این سنجش از فروش اسلحه شامل ده ها هلیکوپتر از نوع

<sup>14</sup> پارانویا، در معنای اصیل یونانی خود، به معنای دیوانگی است (پارا = خارج و نوس = nous عقل). کریپلین با استفاده از این ریشه لغوی، نامی برای تشخیص افکار توهمی به وجود آورد. بنا به تعریف او هرگونه افکار توهمی، بدون احساسات خودآزارانه، در این دسته می گنجند. برای مثال کسی که دچار این توهم شده است که یک شخصیت مهم سیاسی یا ادبی است، می تواند در دسته مبتلایان به پارانویای مطلق بگنجد.

<sup>15</sup> پروفیسور دال وال اسکات، «جنگ خود ساخته امریکا...»

آپاچ و بلاک هاوک است که به گفته نیورارک تایمز برای دفاع عربستان در مقابله با ایران ضروری تشخیص داده شده است. با این وجود فروش این سلاحهای بیشتر بدلیل مداخله فزاینده این کشور در جنگهایی نا متعارف و تجاوز کارانه صورت گرفته (به عنوان مثال در سوریه).

فروش اسلحه امریکایی به عربستان سعودی در عین حال موضوع اتفاقی نبود، بلکه محصول توافق بین دو کشور بود تا افزایش دالر امریکایی برای پرداخت نفت سعودی را جبران کند. طی بحران نفتی سال 1971-1973، رئیس جمهور نکسن و هنری کیسنجر با عربستان سعودی و ایران برای پرداخت نفت خام به بهای خیلی بالاتر مذاکره کردند، ولی به این شرط که هر دو کشور دالر های نفتی شان را بشکل دیگری دریافت کنند - خرید اسلحه مهم ترین شرط این قرارداد بود.

ثروت ایالات متحده و عربستان سعودی بیش از هر زمان دیگری به یکدیگر وابسته شده، نکته جالبی که یک نامه الکترونی آنرا افشا کرده است: « سرمایه داران سعودی اصلی ترین تامین کننده امور مالی گروه های اسلام افراطی مانند القاعده هستند.»<sup>16</sup> (و از همین سبب است که امریکا، حملات تروریستی ای را که در برابر تاسیسات سیاسی و نظامی امریکا در افغانستان نباشد حمله تروریستی نمیداند).

اتحادیه بین المللی اسلام گرایان، که بشکل گسترده توسط خانواده سلطنتی سعودی تأمین مالی شده و محلی برای ملاقاتهای بین المللی آنها تدارک دیده، در واقع جنبش جهانی اسلامگرایان سلفی هایی هستند که برخی از اعضای القاعده نیز از اعضای آن میباشد.

بطور خلاصه سرمایه های جاری بین ایالات متحده و عربستان سعودی بهمان اندازه جهاد طالبان نزدیک به القاعده را تأمین مالی میکند که جنگهای خود ساخته علیه آنها توسط نیرو های ایالات متحده. (در حالیکه مردم افغانستان از اصل بازی های امریکایی که از روز نخست با ترفند و فریب و خود کامگی عده ای از

<sup>16</sup> همان به ادامه

طرفداران امریکا همراه بود تا امضاء کردن پیمان امنیتی کاربردی بین افغانستان و امریکا که شاید زعیم افغانستان بعد از یازده سال تکیه کردن به کرسی قدرتی که امریکاییان برایش تفویض نموده و در دو دوره گذشته همانطور او را بر سر قدرت نگاه داشتند به آگاهی درونی رسیده است که امضای این سند را با وجود نپذیرفتن پیش فرض های افغانستان به سود کشورش نمیداند که از امضاء این سند شانه خالی میکند. این در حالیست که ایالات متحده امریکا ظاهراً هم از طریق رسانه های پر قدرت بین المللی و هم از طریق اعزام شخصیت های بزرگ نظیر وزیر خارجه، وزیر دفاع ایالات متحده و نماینده های خصوصی این دولت به افغانستان تا هنوز هم ادامه دارد).

چنین وضعیتی که عربستان سعودی با ایالات متحده دارد منجر به شلعه و روشن آتش جنگ به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» در جبهه های نوین، و در بطن مناطقی که در گذشته در آرامش بسر می بردند، مانند مالی، به نظامی سازی فزاینده در ایالات متحده و در خارج انجامید - چنین تحولاتی از آغاز قابل پیشبینی بود.

رسانه ها غالباً «جنگ علیه تروریسم» را به عنوان جنگی علیه دولتهای قانونمدار و اصولگرایان اسلامی فنتاتیک و جنگ طلب معرفی میکنند. در واقع، از مدتها پیش به اینسو، اغلب کشورها دائماً به شکل تناوبی به همان نیروهایی همکاری میکنند که در فرصت های دیگر با آنها می جنگند. ایالات متحده و بریتانیا از این قاعده مستثنی نیستند. چنانچه در دوره جهاد افغانستان اسامه بن لادن از چهره های محبوب و توانمندی بود که با تبانی امریکا نفراش در جبهه های جنگ علیه نیروهای اشغالگر شوروی من حیث یک قهرمان با نفوذ و دست آورد های فوق العاده می جنگید. من شاهد روزی در کابل بودم که بعد از پیروزی مجاهدین در افغانستان اسامه در یک نفر بر زرهی که کابلیان آن را با گل استقبال میکردند از مسیر پل خشتی شهر کابل میگذشت.

امروز، سیاست خارجی ایالات متحده بیش از پیش مبهم و بهم ریخته است، به ویژه در حوزه عملیات سری. در بعضی کشورها بویژه افغانستان، ایالات متحده (ظاهراً) در حال مبارزه با جهاد طالبانی است که سازمان سیاه در سال 1980 از آنها پشتیبانی میکرد، که هنوز از پشتیبانی هم پیمانانی مانند عربستان سعودی و پاکستان

وسایر کشور های خلیج نیز برخوردار هستند. (این یک موضوع سیاسی بسیار مهم در قبال دولت ایالات متحده از یکطرف و مردم افغانستان از طرف دیگر هم ایالات متحده و هم دولت افغانستان را در پشتیبانی از قوایی به اصطلاح حافظ صلح در افغانستان را بی رنگ و عاری از معیار های موجود که در عرف ملت ها در قبال دولت ها موجود اند میسازد . بطور مثال باوجودیکه ایالات متحده قریب به 90 درصد باز سازیها را از طریق کمک های صندوق ایالات متحده دریافت میکنند باز هم در افغانستان مردم راضی بنظر نمی رسند و همه پوهایی را که ایالات متحده در راه انکشاف افغانستان بمصرف رسانیده است را ترفند سیاسی ای بیش نمیدانند و هنوز هم اضافه تر از پنجاه درصد مردم افغانستان که در شهرها و حومه ها زندگی دارند بازی امریکا را با طالبان، بقول معروف بازی موش و گربه میدانند . چرا که ایالات متحده هرگز راضی نیست طالبان را که در نهایت در مناسبات بین المللی مستقیماً با پول عربستان سعودی و هم پیمانانش تمویل میگردند از صحنه نظامی و سیاسی محو نماید و از همین سبب جنگ های را براه می اندازد تا توازن تروریزم و صلح در این کشور بحال تعادل باشد یعنی که گوشه ای از دل مردم مدام در حالت اضطراب باشد. در غیر آن مردمانیکه از سیاست حتی الفبای آن را نیز نمیدانند در تبصره های کوچه و بازار میگویند : امریکا که در ظرف یک هفته پایان نشده به زمین از طریق هوا، دولت چهار پنجساله طالبانی را دگرگون و خلع قدرت کرد چطور نمیتواند در مدت ده سال بلاخره از دست شان شکست را قبول و صحنه های جنگ را ترک گویند؟ این یک سؤالی است که همیشه در ذهن مردم طالبان را در نزد مردم به امریکا نزدیک و یک دست جلوه میدهد).

در کشور های دیگر مانند لیبی، ایالات متحده از همین نوع اسلام گرایان به شکل غیر مستقیم پشتیبانی کرد . در کشور های دیگر مانند کوزوو و اصول گرایان با پشتیبانی ایالات متحده بقدرت رسیدند.

در یمن مقامات ایالات متحده پذیرفتند که مشتریان شان از جهاد طلبان پشتیبانی کند، چند سال پیش کرسٹوفر بوسک پژوهشگر دانشگاهی در برابر بنیاد کارنگی برای صلح بین المللی در گزارشی که تهیه کرده بود اظهار داشت

:

«افراط گرایی اسلامی در یمن حاصل روندی طولانی و پیچیده است. در سالهای 1980، شمار زیادی از یمنی ها در جهاد علیه شورویها در افغانستان شرکت کردند. پس از پایان اشغال افغانستان توسط شوروی، دولت یمن شهروندان یمنی را تشویق کرد که به کشور باز گردند، و به سربازان قدیمی خارجی نیز اجازه داد که در یمن مستقر شوند. اغلب عربهای افغان توسط رژیم انتخاب شدند و آنها را در بطن نهاد های امنیتی مختلف دولت بخدمت گرفتند. این نوع گزینش ها در مورد افرادی که توسط دولت یمن پس از حمله تروریستی 11 سپتمبر زندانی شده بودند نیز به اجرا گذاشته شد.

از سال 1993، در گزارش اطلاعاتی که امروز از حالت محرمانه خارج شده، وزارت امور خارجه ایالات متحده اشکار ساخت که یمن در حال تبدیل شدن به مرکز مهمی برای تجمع بسیاری از مبارزانی است که افغانستان را ترک کرده اند. این گزارش در عین حال تأکید داشت که دولت یمن مایل نیست تا فعالیتهای آنها را محدود سازد و طی سالهای 1980 و 1990، رژیم حاکم این اسلام گرایان را برای سرکوب مخالفان داخلی بخدمت گرفت. علاوه بر این، طی جنگ داخلی 1994، اسلام گرایان علیه نیرو های جنوب جنگیدند.<sup>17</sup>

کارپ 2011 همین پژوهشگر دانشگاهی به این نتیجه رسید که جنگ ایالات متحده علیه تروریسم به پشتیبانی از یک دولت غیر مردمی انجامیده، و از اصطلاحات ضروری اجتناب کرده است:

«من فکر میکنم که سیاست ما در یمن منحصراً روی تروریسم متمرکز بوده - سیاست خارجی ایالات متحده روی تروریسم و امنیت و القاعده در شبه جزیره عربی تمرکز داشته و تمام مسایل دیگر را ندیده گرفته است. من فکر میکنم که تمام دعاوی مقامات دولتی، ما روی تروریسم تمرکز داشته است و بمشکلات دولت یمن که دائماً بآن روبرو است توجه ای نشان نداده ایم:

<sup>17</sup> مورد اصطلاح اسلام گرایان متوجه اشخاصی می شود که تازه گرایش نسبت به اسلام داشته باشند در حالیکه قضیه بر عکس آن بوده و منظور نویسنده گروه های افراطی میباشد که بجز جنگ کدام دکتورین دیگری مورد پذیرش شان نیست (مؤلف)

بیکاری، سوء استفاده از قدرت، بزهکاری. فکر میکنم که چنین عواملی سرانجام به سرنگونی دولت خواهد انجامید... همه در یمن می بینند که ما از این رژیم ها بابتی اعتنایی به مردم یمن دفاع میکنیم.

(همچنین روزگار مردم افغانستان بعد از صرف آنهمه پولهای باد آورده از یمن خوبتر نیست. در ظرف یازده سال از حکومت تیپ «امریکایی» یعنی رژیم سرمایه داری دولت توسط کسانی اداره شدند که صد در صد در فساد مالی و اداری و حتی فساد های سیاسی گرفتار بوده اند که در نتیجه آن گروهی از تکنوکراتهای بالقوه ای ایجاد گردید که سرمایه های سرسام آوری در دست رس شان قرار گرفته است. یعنی از کوچکترین حرفه تا بزرگترین معاملات بازرگانی خارجی و داخلی، کنترل کشت و تجارت و انتقالات مواد مخدر این ها را به بانید های بزرگ قاچاق هروئین تبدیل کرده است. مردم آنقدر که از این ها در هراس هستند از گروههای دهشت افکن هراس ندارند. گروه های دهشت افکن یگان می آیند و در ظرف ماه دو الی سه واقعه پیش میگرد که طرف شان مردم نیست و به منظور صدمه رساندن به نیرو های نظامی و پولیس و در مجموع ادارات رسمی دولت میباشد. اما این گروه پر قدرتی که در افغانستان هم سلاح دارند و هم پول و هم قدرت دولتی و از حمایت نیرو های خارجی نیز برخوردار هستند مایه نگرانی مردم هستند. مردم از این هراس دارند که در نبود قدرت های خارجی نشود که در چنگال بانید ها گرفتار آیند؟).

داکتر دال وال در ادامه پژوهشش که ما در متن آن قرار داریم اذعان میدارد: به بیان خیلی ساده، «جنگ علیه تروریسم» توسط ایالات متحده را باید بعنوان یکی از دلایل اصلی تلقی کنیم که توضیح میدهد که چرا یمن، همانند دیگر کشورهای توسعه نیافته باقی مانده و بمکان مساعد برای تروریسم جهاد طالبان تبدیل شده است. ولی سیاست خارجی ایالات متحده، در زمینه های امنیتی، تنها عامل محرک در دامن زدن به بحران یمن نبوده است. زیرا منافع عربستان سعودی نیز ایجاب میکرد که نفوذ جهاد طالبان در جمهوری یمن تقویت شود. این مورد از سالهای 1960 آغاز شد، یعنی وقتی که خانواده سلطنتی آل سعود از قبایل محافظه کار ساکن تپه های شمال



یمن استفاده کردند تا به حمله جمهوری یمن به جنوب عربستان سعودی که از سوی ناصر «زعیم مصر» پشتیبانی میشد مقابله کنند.

در بسا اوقات ساز و کار های امنیتی و بنگاه های اطلاعاتی میتوانند وضعیت مبهم و غیر قابل نفوذی را ایجاد کنند. به عنوان مثال همانطور که سناتور جان کری مطرح کرده است، یکی از رهبران اصلی القاعده که از زندان گوانتانامو، ماه نومبر 2007 به عربستان سعودی باز گردانده شد. او بخاطر فعالیتهای ستیزه جویانه اش به یمن باز گشت. (هم چنین است در مورد آزادی زندانیانی که از طریق دولت افغانستان از زندانهای گوانتانامو و اخیراًرها شده اند اغلباً مشاهده شده که دو باره به فعالیتهای تروریست خود ادامه داده اند).

در گذشته ها نیز امریکا در بعضی مناطق توافقاتی با طالبان یا به معنی عام تر القاعده برای جنگ در مناطقی که منافع مشترک وجود دارد، مثل بوسنی توافقاتی داشته باشد. شرط این همکاریها این است که تروریست ها علیه آنها اقدام نکند.

همین شیوه کار بود که موجب بمب گذاری در مرکز تجارت جهانی در سال 1393 شد. این واقعه وقتی رویداد که دست کم دو نفر از عاملان مصئونیت پیدا کردند و تحت حمایت مقامات ایالت متحده قرار گرفتند مصئونیت آنها بدلیل شرکت آنها در طرحی بود که در مرکز «الکفاح» در بروکلین به اجرا گذاشته بودند و هدف آن آماده سازی اسلام گرایان در جنگ بوسنی بود و در سال 1994، در کانادا، اف، بی آی، به مسئولیت خودش علی محمد را آزاد کرد، که در واقع مامور دوجانبه ایالات متحده و القاعده بود و در بطن مرکز الکفاح عمل میکرد. کمی بعد علی محمد به کینیا رفت، یعنی جایی که به اساس گزارش کمیسیون 11 سپتامبر، حمله به سفارت ایالات متحده در نایروبی در سال 1998 را سازماندهی کرد.

## درنگی در مورد جنگ امریکا بخاطر اداره جهان

### بحث: هفتم

دیک چینی معاون وقت ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا مبنی بر اینکه «جنگ علیه تروریسم» شاید پنجاه سال یا بیشتر به درازا بکشد؛ (تا بحال این جنگ، حدوداً سی و اند سال را بقسم مستقیم و غیر مستقیم زمان برده است) این تداعی یک شخصیت بزرگ سیاسی یک کشور بزرگ (ایالات متحده امریکا) اثر بزرگ و پیشگویانه جورج اورل را در ذهن تداعی می کند: «چنین به نظر میرسد در حالیکه تنها ابر قدرت دنیا هدف برتری جویی

جهانی اش را پی میگیرد، برای توجیه کنترل فزاینده اش بر جامعه و سرکوب فزاینده مردم توسط دستگاه حکومتی، چاره جز این ندارد که زندگی ما شهروندان جهان را با هراسی مداوم و توهم جنگی «پایان نیافتنی» همراه سازد. بخاطریکه دولت مردان امریکایی بتوانند پالیسی های از پیش تعیین شده خود را در هر نقطه از جهان پیاده نمایند برایش مهم نیست، حال میتواند دشمن بن لادن باشد و یا پروان و جانشینانش میتوانند در محور «شرارت» کذایی برنامه های شان را پیاده نمایند.<sup>18</sup>

ولی حالا قضیه بر عکس جلوه میکند. من در شش بحث پیشین بالای نوشته پیتردال اسکات استاد کرسی علوم اجتماعی در دانشگاه بروکلی تمرکز داشته ام که نوشته اش زیر عنوان «امریکا بجنگ خود ساخته اش در افغانستان خاتمه خاتمه میدهد» که این آخرین قسمت از این برنامه خواهد بود.

### جابجایی قدرت های بزرگ در منطقه

از حملات ترورستی بالای برجهای تجارت جهانی در 11 سپتمبر که منجر به جنگ افغانستان و جابجایی قدرت های ناتو در این کشور (که در یک نوشته قبلی ام «یورش نظام نوین جهانی» موضوع 11 سپتمبر را با مستندات مرتبط به آن که با تصاویر همراه میباشد در سایت [اریایی] انتشار داده ام نگاه کنید) گردید گرفته تا قبل از وقت برآمدن نیرو های ایالات متحده و ناتو از افغانستان که هنوز تروریزم با همان قدرت حاکمه اش میتواند تهدید جدی ای برای نظام حاکم و شهروندان افغانستان و قوای ناتو تا بر آمدن آن، الی ختم سال 2014 باشد، مخصوصاً

<sup>18</sup> بیلجر جان، «اربابان جدید جهان- از مجموعه (پرده مخملین) جلد سوم، مقدمه نویسنده برگردانندگان بفارسی، مهرناز شهاب و مهرداد (خلیل) شهابی، تهران: نشر اختران 1388، ص 13.

این سؤال مطرح میگردد که جهان مخصوصاً افغانستان بعد از یازده سال نبرد امریکایی و متحدانش در برابر تروریم چه بدست آورده است؟

سؤالیکه در این نزدیکی ها جواب به آن محال بوده وبه واکنش های پشت پرده توطئه و تخطئه ایالات متحده و «نظم نوین جهانی» ارتباط تنگاتنگ میداشته باشد.

### 1. امریکا و سند کاربردی برای جا بجایی پایگاههای امریکایی در افغانستان

از یکسال قبل مسأله تنظیم سند کاربردی نظامی بین ایالات متحده امریکا و دولت افغانستان چریان داشت که از سه ماه قبل با سرعتی که توام با دستپاچگی برای امضای آن از طرف ایالات متحده، تا دایر کردن مجلس بزرگ یا جرگه مشورتی با نمایندگان که از داخل افغانستان و از مهاجران از بیرون کشور در کابل دایر و از طرف اعضای مجلس به اتفاق آراء نه تنها دست آقای حامد کرزی را در امضاء این توافقنامه باز گذاشتند بلکه تأکید نمودند تا این سند بزودی ممکن هر آن اولتر امضاء و توافق صورت بگیرد. اما بر خلاف این تائیدات زعیم افغانستان پیش فرض های تازه ای را عنوان کرد که تا حال مورد قبول دولتمردان امریکایی واقع نشده است این در حالیست که مقامات سیاسی امریکا با اعزام چندین تن از شخصیت های بلند پایه اش به افغانستان از حامد کرزی خواستند تا این سند پیش از ختم سال 2013 به امضاء رسد که امضای ان تا هنوز به تأخیر گذاشته شده و در این مدت امریکائیان تبلیغات بلندی را در روزنامه ها از زبان شخصیت های دولتی ایالات متحده در گزارش های خبری پخش کرده اند که گویا اگر این سند امضاء نگردد عواقب وخیمی متوجه افغانستان خواهد بود چیزی که روشن و واضح است دست یازیدن رهبران ایالات متحده به حربه ی روانشناختی

«هراس آفرینی» و تهدید جلوه دادن امضاء نشدن سند کار بردی امریکا با کابل هواهد بود. ولی زعیم این کشور میدانند که در نظر گرفتن بعد های سیاسی این توافقنامه تا چه اندازه برای کشور و منطقه حیاتی خواهد بود و از همین سبب او میخواهد تا این سند مطابق به خواست های دولت افغانستان و ضروریات منطقه به امضاء برسد و طفره رفتن دولت افغانستان نیز بهمین سبب است تا در مشکلات دیپلوماسی ایکه از رهگذر نفوذ امریکائیان در افغانستان بوجود خواهد آمد دولت افغانستان در کنترل آن دست باز داشته باشد.

دولت افغانستان که با سیاست ایالات متحده و «نظم نوین نفوذ ابر قدرتها» بالای کشور های توسعه نیافته ای نظیر افغانستان، آشنا است، می کوشد تا در این توافقنامه کاربردی، حق افغانستان باز گذاشته شود ولی در این کشور قبل از اینکه موضوع درست ارزیابی شود و پیشفرض های تاریخی این موضوع از رهگذر تأثیرات استراتژیک آن در منطقه مطالعه گردد، نماینده های شورای ملی افغانستان، اعیان، نهاد های جامعه مدنی، روزنامه نگاران و تحلیل گران موضوعات سیاسی افغانستان نیز، از امضاء نشدن این سند ناشکیبا گردیده و رنج می برند. ولی چیزی که هنوز کسی از آن آگاهی ندارد مبهم بودن صداقت سیاسی امریکا در قبال این مسأله می باشد، هیچ کس از کنش ها و واکنش های سیاسی در پشت پرده این بازی «نظم نوین» چیزی نمیدانند ولی این نقطه هنوز روشن است که امریکا و متحدانش شاید این کشور را ترک گویند همچنانیکه از عراق بیرون شدند، چرا که در جهان هنوز نقاط داغتر و جبهاتی جدید تر در عراق و سوریه، مصر و شاید هم لیبی و سومالی که سواحل آن از رهگذر موجودیت سوخت های فوسیلی اخیراً اذهان را بخود معطوف ساخته است، کشوده شده باشد تا امریکا بتواند با حریف های معتدلتر و حرف شنوتری در مصر و جوامع عربی روبرو شود؟

ولی با آنهم موافقتنامه کاربردی نظامی و سیاسی ایالات متحده، با افغانستان و تصویب آن چیز نیست که نمیتوان منکر آن شد که امریکا در روز اول پا گذاری شان در افغانستان خواهان بدست آوردن آن بودند.

چون ما در آخرین قسمت این نوشتار قرار داریم بد نخواهد شد قبل از اینکه به اصل خاتمه جنگهای خود ساخته ایالات متحده پردازیم ضرور است کمی از پیش منظر تاریخی این مقوله حرفهای داشته باشیم:

در پیشاپیش حمله ترورستی بر نیویارک، جورج دبلیو بوش و حکومت او «جنگی مقدس»، «نخستین جنگ از جنگهای هزاره سوم»، «جنگ خیر با شر»، «جنگ تمدن با وحشیگری»، «جنگ دنیای آزاد با تعصب»، «جنگ دیموکراسی با تروریزم» و غیره را اعلام کردند.

بوش که رهبری این ارکستر مرگزا و این پژواک گورستانی را در مقابل سرود مرگ تروریستهایی که تا دیروز متحد و آلت دست دولت امریکا و دستگاههای جاسوسیش بودند بدست گرفت، نه تنها وظیفه داوری خیر و شر و حق و باطل را بخود اختصاص داد، بلکه همچون میمون باز مضحکی «جای دوست» و «جای دشمن» را به پیروان میمون صفت خود آموخت و عربده کشان به همه جهانیان اعلام کرد که یا با ما بایئدیا با ضدما». این سخنان بوش را تمام دنیا از طریق تریبیون های خبری در 2001 شنیدند.

علاوه بر اعضای دولت بوش، کنگره امریکا، سران احزاب این کشور، رؤسای جمهور پیشین امریکا، سران کشور های اروپایی، روسیه چین، ژاپن، اندونیزی، اسرائیل و حتی پاکستان، مصر، ایران، عربستان سعودی، مصر، الجزایر سودان همگی از «جهاد مقدس» با «تروریزم» و از «همکاری بین المللی برای مقابله با آن» سخن گفتند! مقامات نظامی، امنیتی و پولیسی، روزنامه نگاران، روشنفکران و فیلسوفان، رهبران دینی، هنر پیشگان، ورزشکاران، مدلها، عکاسان و فیلمسازان همگی در باره این ترور وحشیانه سخن سر دادند و در باره

چگونگی حمله به «تروریستها» و حامیان آنها نظریه پردازی کردند. ولی هرگز کسی به تحلیل و توضیح جو این جنگ و کشتار بی رحمانه این جنگ پوچ که پوچی مرگبار را می پوشاند ایجاد هیاهو و قیل و قال نکردند.

## 2. شروع و شکل گیری جنگ امریکا علیه تروریزم

تقریباً همه از این سخن میگویند که این جنگ چگونه باید صورت گیرد، چگونه باید در کنار امریکا و انگلیس قرار گرفت... اما هیچ کس نگفت که این جنگ چیست؟ ماهیت آن کدام است؟ جنگ چه کسی با چه کسی است؟ علل آن چیست؟ عواقب آن بر زندگی مردم و تأثیرات ویژه اش بر کارگران کشاورزان و طبقه پائین اجتماعی از رهگذر اقتصادی چیست؟ و نقش این جنگ در تعادل نیروها در سطح جهان چگونه خواهد بود؟

و بخاطری که ماهیت این جنگ در حقانیت آن زیر سؤال برده نشود بخش مهمی از «توضیح حقانیت» آن کنار گذاشته می شود. حتی در بین کشور های ناتو و ملل متحد نیز، در مورد حقانیت آن سخنی بمیان نیامد.<sup>19</sup>

برژنسکی در باره سیستم هژمونی آمریکایی با امپراطوریهای گذشته در کتاب «صفحه شطرنج بزرگ، امریکا و بقیه جهان» می نویسد: «این سیستم وسیع و پیچیده با گسست از مودل های معمولی امپراطوریهای گذشته که بر ساختار هیرارشیکی هرم گونه ای متکی بودند، بر یک رشته حلقه های جهانی متکی است که امریکا در مرکز ان قرار دارد، قدرت او از طریق گفتگو، مذاکره دائمی و جستجوی اتفاق نظر رسمی اعمال میگردد، هر

<sup>19</sup> همان، ص 5.

چند که در تحلیل نهایی، تصمیم از منبع واحدی صادر میشود: واشنگتن دی. سی. این است قاعد بازی، مانند سیاست داخلی امریکا.<sup>20</sup>

بقولی بروژنسکی میگوید: «امریکا باید بدنبال رعایت و حمایت از تکثر ژئوپولیتیک در آسیای بعد از شوروی در پشت پرده عمل میکند، اما بیش از پیش برای توسعه منابع منطقه علاقه نشان میدهد و میکوشد منابع برتری در آنجا بدست شود.»<sup>21</sup> بروژنسکی در همانجا، ص 187، از ناسیونالیزم در کشور های آسیای مرکزی (در مقابل روسیه) و به ویژه از «آگاهی این کشور ها از هویت اسلامی خود»، و در صفحه 192 همان اثر از نقش ترکیه و ایران در تقویت اراده های دولت های جدید آسیای مرکزی و مقاومت آنها در برابر ارباب سابق، سخن میگوید. این نظرات بروژنسکی، عمل کرد دولت مردان و سیاستمداران امریکا در ده سال گذشته بوده است.

آنها همقطاران قرغزی خود را تشویق نمودند تا از مدل افغانستان سر مشق بگیرند و از هر سانتیمتر زمین خود دفاع کنند. آنها مبارزه ای را که قرغزستان باید با روسها براه اندازند با مبارزه امریکائیان بر ضد استعمار گران انگلیسی در [سده هجدهم] مقایسه کردند.<sup>22</sup>

### 3. پشتیبانی عربستان سعودی از تروریستها:

<sup>20</sup> بروژنسکی، «صفحه شطرنج بزرگ، امریکا و بقیه جهان»، ترجمه فرانسوی، هاشت، 1997، ص 54؛ رک: اربابان جدید جهان، پیشین، پا نویس، ص 5.

<sup>21</sup> همان، 182.

<sup>22</sup> روزنامه روسی دلونیشک، 5 سپتامبر 2001، از نینا باشکوتوف درلوموند دیپلماتیک نوامبر 2001.



در این بازی تاریک و ابهام آمیز، مهمترین بازیگر احتمالاً عربستان سعودی است. در واقع این کشور نه تنها به چار گوشه جهان جهاد «طالب» صادر کرده و تأمین مالی آنها را نیز به عهده داشته و چنانیکه قبلاً نیز تصریح کرده ایم دیدیم که در برخی موارد ارسال جهاد طلب (طالب) با همکاری و هماهنگی ایالات متحده صورت پذیرفته است. مقاله ای که در باره انتشار روابط و نامه های الکترونیکی دیپلماتیک ایالات متحده، که به سال 2010 در نیویارک تایمز منتشر شد آشکار ساخت که «تأمین کننده امور مالی تروریست ها بی مانند القاعده سعودیها بوده اند.»<sup>23</sup>

در سال 2008 سندی تایمز گزارشی را به نشر رساند که حاکی از این مطلب میباشد: «سعودیهای ثروتمند مهمترین تأمین کنندگان امور مالی شبکه های تروریستی در سطح بین المللی هستند. استوارد لوی، کارمند وزارت خزانه داری در امریکا که ماموریت نظارت بر امور مالی تروریست ها را به عهده دارد، اظهار داشت که اگر میخواست بودجه تروریستها را متوقف کند، فوراً عربستان سعودی را هدف میگرفت.»<sup>24</sup>

به گزارش راشلارنفلد، گزارشات مشابهی نشان داده است که مقامات عراقی، پاکستانی و افغان دخالت عربستان سعودی در تأمین مالی تروریست ها را تأیید کرده اند. «در سال 2009 پولیس پاکستان گزارش داد که سازمانهای ویژه ی امور خیریه، امور مالی القاعده، طالبان و لشکر طیبه را به عهده داشته است. در همین گزارش آمده است که سعودیها مبلغ 15 میلیون دالر به جهاد طلبان، به انضمام مسئولان حملات انتحاری در پاکستان پرداخت کرده بودند که به مرگ بینظیر بوتو، نخست وزیر سابق پاکستان انجامید.

<sup>23</sup> جنگ های خود ساخته امریکا... نوشته پژوهشی پیتر دال اسکات، مرکز مطالعات جهانی سازی، گاهنامه هنر و مبارزه، برگردان حسین محوی: پاریس 18 نومبر 2012، ص 13.

<sup>24</sup> همان مأخذ، به ادامه

ماه می 2010 بنگاه خبری براسا، منبع خبری مستقل در عراق، از پرونده افشا شده اطلاعات عربستان گزارش داد. این پرونده پشتیبانی دائمی عربستان سعودی از فعالیتهای القاعده در عراق را تایید میکند. این پشتیبانها در اشکال ارسال پول و اسلحه انجام می گرفته است.

مثاله ای بتاريخ 31 می 2010 در ساندی تایمز در لندن منتشر شد و به نقل از منابع مالی اطلاعات افغان، از سال 2006 دست کم یکمیلیارد و پانصد هزارمیلیون دلار از عربستان سعودی مخفیانه وارد افغانستان شده است. این پول احتمالاً به طالبان اختصاص داشته است»<sup>25</sup>

با این وجود به گفته تایمز، پشتیبانی سعودی از القاعده تنها به امور مالی محدود نمیشود: «طی ماههای گذشته، برخی مقامات مذهبی سعودی با انتشار فتوا برای تخریب اماکن مذهبی شیعیان در نجف و کربلا در عراق فراخوان صادر کردند و به این اساس این اماکن با بمب گذاری مورد حملات ترورستی قرار گرفته بود. در حالیکه اعضای والا مقام دستگاه سلطنتی عربستان سعودی دائماً اعمال ترورستی را نکوهش کرده اند، ولی برخی مسئولان در بطن دستگاه سلطنتی از افراط گرایان دفاع میکنند.

در سال 2004 شیخ صالح الحیدان در یکی از مساجد مردان خیلی جوان را تشویق می کرد که برای جنگ به عراق بروند...»

---

<sup>25</sup> همان مأخذ به ادامه.

در خاور میانه، ناامنی به پیکره احساسی مشترک و همگانی تعلق دارد. بی عدالتی و فقدان امنیت دو وجه مشترک این احساس است. منشاء اصلی موقعیت فعلی امور بین المللی را نیز باید در بی عدالتی ها جستجو کنیم. در اینجا بسادگی به ایالات متحده توصیه میکنیم که باید بیاد داشته باشد که مشکلات مرتبط به امنیت و عدالت نمیتواند بشکل جدا از یکدیگر حل شود.

پیتر علاوه میکند: ما بعنوان شهروندان امریکای شمالی، باید درک کنیم که اسرائیلیها و فلسطینیها در وضعیت مشابه وضعیت خانه جنگی زندگی میکنند، و هر دو ملت دلایلی متعددی دارند که از صلح نیز هراس داشته باشند، زیرا ممکن است صلح آنها را از آنچه هست در وضعیت خطرناکتری قرار دهد. در خاور میانه خیلی از شهروندان بیگانه کشته شده اند. حرکات ایالات متحده نباید این میزان از تلفات را وخیم تر سازد.

این نابسامانی ها که گفته شد صرفاً بخاور میانه منحصر نمیاند. پس از 11 سپتمبر، مردم ایالات متحده اضطراب از ناامنی را احساس کردند، و همین موضوع کاملاً توضیح میدهد که به چه علتی علیه سیاست های جنون آمیز جنگی «جنگ علیه تروریسم» توسط بوش، چینی، و اوپاما مخالفت نکردند و مقاومت اندکی نشان دادند.

ولی بر عکس می بینیم آنهایی که بمردم عامه امریکا قول مطمئن تری را داده اند. با این وجود، هدایت کنندگان جنگ (علیه تروریسم) به شکل متناقضی در حال گسترش تروریست هایی هستند که معمولاً به عنوان دشمن امریکا معرفی شده اند. این سیاست در عین حال جنگ را در منطق جدیدی مثل پاکستان و یمن و گسترش داده است. با به وجود آوردن دشمنان خود ساخته، اینگونه بنظر میرسد که جنگ علیه تروریسم بی وقفه ادامه می یابد، زیرا در حال حاضر، قویاً در انجهد اداری ریشه دوانده است. بهمین علت، به «جنگ علیه مواد مخدر» شباهتهای زیادی دارد، یعنی سیاستی بدون فکر که سطح مخارج و در آمد های قاچاق مواد مخدر را در حالتی نگهداشته است که قاچاقچیان جدیدی را جذب کرده بتوانند.

از سوی دیگر کارشناسانی مانند زیگنیو برژنسکی طراح « برنامه های کاربردی امریکا » دائماً هوشدار داده اند که حمله اسرائیل علیه ایران میتواند به جنگ طولانی تر از آنچه اعلام شده بیانجامد و چه بسا که به کشور های دیگر نیز گسترش یابد .

#### 4. فرصتی برای صلح، و ناامنی به عنوان مانع اصلی برای آن

امروز، ما باید بین دستگاه سلطنتی سعودی و وهابیتی که توسط رهبران ارشد مذهبی در عربستان سعودی حمایت می شود و برخی اعضای خاندان سلطنت سعودی تفکیک قائل شویم. به ویژه به این علت که شاه عبدالله با مذاهب دیگر دست داد، و در سال 2007 از واتیکان دیدن کرد و برگزاری کنفرانس مذاهب با شرکت مسیحیان و یهودیان پشتیبانی به عمل آورد که سال بعد تحقق یافت .

سال 2002، وقتی که عبدالله هنوز ولیعهد بود، در نشست اتحادیه عرب طرحی برای صلح بین اسرائیل و همسایگانش پیشنهاد کرد. بر اساس طرح او که توسط بسیاری از دولت های شرکت کننده مورد تأیید قرار گرفته بود، می بایستی مناسبات بین کشورهای عربی و اسرائیل به حالت عادی بازگردد، و در ازای آن اسرائیل سرزمین های اشغالی را به انضمام اورشلیم شرقی را ترک کند، و راه حل عادلانه برای پناهندگان فلسطینی بر اساس قطعنامه 194 سازمان ملل متحد به اجرا گذاشته شود. سال 2002 آریل شارون که در پست نخست وزیری اسرائیل بود این طرح را نپذیرفت، ژرژ دابلیو بوش و دیک چنی نیز که برای جنگ علیه عراق مصمم بودند، طرح او را رد کردند. با این وجود، همان گونه که داوید اوتاوای اظهار داشته است :

#### 5. « طرح صلح عبدالله

این طرح، در سال 2002 جذب‌هایی دارد که بی‌گمان می‌تواند زمینه همکاری‌های بین ایالات متحده و عربستان سعودی را روی مسئله اسرائیل و فلسطین فراهم سازد. پیشنهاد عبدالله در نشست اتحادیه عرب به سال 2002 توسط تمام کشورهای شرکت‌کننده مورد تأیید قرار گرفته بود، رئیس‌جمهور اسرائیل شیمون پرز [و نخست‌وزیر اهود] اولمرت از آن استقبال کردند، و بارک اوباما برای نخستین مصاحبه شبکه تلویزیون سعودی العربیه را انتخاب کرده بود، شجاعت عبدالله را برای طرح صلحی که پیشنهاد کرده بود، تبریک گفت. با این وجود بنیامین نتانیا‌هو به عنوان نخست‌وزیر جدید اسرائیل قویا با طرح سعودی مخالفت کرد، به ویژه در مورد طرح اورشلیم شرقی که به عنوان پایتخت دولت فلسطینی مطرح شده بود.»

سال 2012، این طرح منجمد شد، اسرائیل نیت خود را برای حمله نظامی به ایران آشکارا مطرح کرد و ایالات متحده به دلیل سال انتخابات ریاست جمهوری منفعل باقی ماند. با این وجود، رئیس‌جمهور اسرائیل شیمون پرز از این طرح مبتکرانه در سال 2009 استقبال به عمل آورده بود، و جرج میچل وقتی که به عنوان فرستاده ویژه رئیس‌جمهور اوباما در خاورمیانه برگزیده شده بود، اعلام کرد که دولت اوباما قصد دارد این طرح را در سیاست خاورمیانه به کار ببندد.

چنین پشتیبانی‌هایی که به این شکل بیان شده، نشان می‌دهد که توافق صلح در خاورمیانه از دیدگاه نظری ممکن است. ولی هنوز از احتمال به اجرا در آوردن آن خیلی دور هستند. در واقع هر قرار داد صلح، پیش از همه به اعتماد متقابل نیازمند است، ولی وقتی هر یک از طرفین در رابطه با آینده کشورش احساس ناامنی می‌کند، رسیدن به چنین توافقی مشکل بنظر می‌رسد.

برخی مفسرین طرفدار صهیونیسم مانند چارل کروتامر یادآوری می‌کنند که، طی 30 سال پیش از قراردادهای کمپ دیوید، تخریب اسرائیل «هدف مشترک اتحادیه عرب» بوده است.

بسیاری از فلسطینی ها، به همین ترتیب بخشی مهمی از حماس می ترسند که توافق صلح عادلانه نباشد و خواست های واقعی آنها را در اختلافاتی که با اسرائیل دارند ندیده گرفته شود.

در خاورمیانه، ناامنی به پیکره احساسی مشترک و همگانی تعلق دارد. بی عدالتی و فقدان امنیت دو وجه مشترک این احساس است. منشأ اصلی موقعیت فعلی امور بین المللی را نیز باید در بی عدالتی ها جستجو کنیم. در این جا به سادگی به ایالات متحده توصیه می کنم که باید به یاد داشته باشد که مشکلات مرتبط به امنیت و عدالت نمی تواند به شکل جدا از یکدیگر حل شود.

ما به عنوان شهروندان آمریکای شمالی، باید درک کنیم که اسرائیلی ها و فلسطینی ها در وضعیت مشابه وضعیت جنگی زندگی می کنند، و هر دو ملت دلایلی متعددی دارند که از صلح نیز هراس داشته باشند، زیرا ممکن است که صلح آنها را از آنچه هست در وضعیت خطرناکتری قرار دهد. در خاور میانه خیلی از شهروندان بی گناه کشته شده اند. حرکات ایالات متحده نباید این میزان از تلفات را وخیم تر سازد.

این احساس ناامنی که باید آن را مانع اصلی صلح تلقی کنیم، تنها به خاورمیانه منحصر نمی باشد. پس از 11 سپتامبر، مردم ایالات متحده اضطراب از ناامنی را احساس کردند، و همین موضوع کاملاً توضیح می دهد که به چه علتی علیه سیاستهای جنون آمیز جنگی «جنگ علیه تروریسم» توسط بوش، چنی و اوباما مخالفت نکردند و مقاومت اندکی نشان دادند.

آنهاست که این جنگ را هدایت می کنند به آمریکائی ها قول امنیت مطمئن تری را داده اند. با این وجود، هدایت کنندگان جنگ به شکل متناقضی در حال گسترش تروریست هائی هستند که معمولاً به عنوان دشمن آمریکا معرفی شده اند. این سیاست در عین حال جنگ را به مناطق جدیدی مثل پاکستان و یمن گسترش داده است. با به وجود آوردن دشمنان خود ساخته، این گونه بنظر می رسد که جنگ علیه تروریسم بی وقفه ادامه می یابد، زیرا در حال حاضر قویاً در انجهد اداری ریشه دوانده است. به همین علت، به «جنگ علیه مواد مخدر» شباهتهای زیادی دارد،

یعنی سیاستی بدون فکر که سطح مخارج و درآمدهای قاچاق مواد مخدر را در سطحی نگهداشته است که قاچاقچیان جدیدی را جذب کرده است.

از سوی دیگر، جنگ علیه تروریسم به ویژه به نامنی نزد مسلمانان دامن می زند، با آگاهی به این امر که کشورهای متعددی هستند که شهروندانشان را در خطر می بینند، نه تنها به دلیل تروریست های جهاد طلب، بلکه به دلیل حملات پهپادها. نامنی در خاورمیانه مانع اصلی صلح در این منطقه است. فلسطینی ها با ترس روزمره از ستمی که توسط مهاجران در کرانه باختری رود اردن بر آنها روا داشته می شود، دائما در ترس از اعمال تلافی جویانه دولت عبری زندگی می کنند. اسرائیلی ها نیز دائما در ترس از اعمال خصومت آمیز همسایگانشان به سر می برند. خانواده سلطنتی در عربستان سعودی نیز در این ترس و هراس شریک است. بر این اساس، از 11 سپتامبر و آغاز «جنگ علیه تروریسم»، نامنی و بی ثباتی هم زمان گسترش یافته است.

باید دانست که ابعاد نامنی در خاورمیانه تأثیری گسترش یابنده بر جا گذاشته است. به این معنا که به عنوان مثال، ترس اسرائیل از ایران و حزب الله، با ترس ایران از تهدیدات اسرائیل به حملۀ گسترده به مراکز هسته ای این کشور گره خورده است. از سوی دیگر کارشناسانی مانند زیگنیف برژنسکی دائما هشدار داده اند که حملۀ اسرائیل علیه ایران می تواند به جنگی طولانی تر از آنچه اعلام شده بیانجامد، و چه بسی که به کشورهای دیگر نیز گسترش یابد.

## 6. استعمال سلاح پهپاد یا هواپیمای بی سر نشین

من فکر می کنم که شهروندان ایالات متحده باید از ناامنی که حملات پهپادهای کشورشان در برخی کشورها ایجاد کرده است، نگران باشند. اگر این حملات متوقف نشود، ممکن است به همان نتایج بیانجامد که حملات اتمی ایالات متحده در سال 1945 مقدمات آن را فراهم ساخت: به این معنا که قدرت های متعددی سعی خواهند کرد که به چنین سلاحی دسترسی پیدا کنند، و روشن است که امکان به کار بردن چنین سلاحی برای آنها فراهم خواهد آمد، و در این صورت ایالات متحده در چشم انداز دور محتمل ترین هدف خواهد بود.

## 7. پرسش در مورد پی آمد های «جنگ علیه تروریسم»

باید از خودمان پرسیم که چقدر طول خواهد کشید که شهروندان این کشور (ایالات متحده) به روند قابل پیشبینی این جنگ خود ساخته (دولت مردان شان) پی ببرند، و برای جلوگیری از آن بسیج شوند.

## 8. چه باید کرد؟

در این نوشته با استفاده از تشابه اشتباهات بریتانیا در پایان قرن نوزدهم، از مواضعی دفاع شده است که فراخوان به سوی نظم بین المللی با ثبات تر و عادلانه تری را مطرح می سازد، تا از طریق گذار از مراحل عینی تحقق پذیر گردد. با آگاهی به این امر که برخی از آنها نیز باید به شکل تدریجی پیموده شود:

(1) کاهش تدریجی بودجه عظیمی که به دفاع و اطلاعات اختصاص دارد.

(2) حذف تدریجی وجوه خشونت بار به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم»، ولی با حفظ امکانات پلیس سنتی در مبارزه علیه تروریسم.

(3) تشدید اخیر نظامی گری از سوی ایالات متحده را می توانیم به «وضعیت فوری» اعلام شده در 14 سپتامبر 2001 نسبت دهیم، که از آن تاریخ تا امروز هر ساله توسط رئیس جمهورهای ایالات متحده تمدید شده است. این وضعیت فوری باید فوراً متوقف شود، و آن چه را که به نام «اقدامات دائمی دولت» به آن ضمیمه کرده اند باید مورد بازبینی قرار گیرد. این اقدامات دائمی حراست و دستگیری و بازجوئی بدون مجوز، و به همین گونه نظامی سازی امنیت داخلی را نیز در ایالات متحده در برمی گیرد.



(4) برای بررسی امور اطلاعاتی و حل مسئله تروریسم، بازگشت به استراتژی قدیمی ضروری می باشد، که به شکل اساسی به پلیس مدنی بستگی دارد.

چهل سال پیش، کنگره آمریکا را فراخواندم که اقدامات ضروری برای جلوگیری از پارانویای عمومی به عمل آورد که در حال حاضر به شکل روزمره با آن زندگی می کنیم. امروز، من به این نتیجه رسیده ام که خود این نهاد تحت سلطه دوایر قدرتی است که از این ماشین جنگی ایالات متحده بهره برداری می کند. در این کشور، به اصطلاح «مردان سیاسی» بیش از پیشینیانشان در دوران فرمانروائی بریتانیا در حفظ برتری قدرت تلاش می کنند.

با این وجود، یادآوری چنین واقعیاتی به این معنا نیست که باید در قابلیت ایالات متحده در ایجاد تحول در چنین وضعیتی امیدمان را از دست بدهیم. بلکه باید به یاد داشته باشیم که چهل سال پیش از این اعتراضات سیاسی نقش تعیین کننده ای در متوقف ساختن جنگ ناعادلانه ویتنام به عهده داشت.

البته سال 2003 تظاهرات یک میلیون نفری در ایالات متحده نتوانست مانع جنگ غیرقانونی علیه عراق شود. با این وجود، تظاهرات عظیم و تجمعات در مقاطع نسبتاً کوتاه، شگفت آور بنظر می رسید. پرسشی که امروز مطرح می باشد، این است که آیا مبارزان سیاسی قادر خواهند بود که روش های مبارزاتی نوینی را به شکل دراز مدت و مؤثر به اجرا گذارند.

طی چهل سال، به بهانه طرح برای تداوم دولت، ماشین جنگی آمریکا تظاهرات خیابانی علیه جنگ را خنثی ساخت. با درک و آگاهی از چنین روندی، و با استفاده از الگوی جنون آسای نظامی سازی عظیم بریتانیا، جنبش ضد جنگ فعلی باید در هماهنگی، به آزمون های تازه ای در زمینه تاکتیک فشار در بطن نهادهای ایالات متحده بپردازد. نه تنها اشغال خیابان ها به وسیله افراد بی خانمان. و افشای شکاف اجتماعی بین فقیر و غنی نیز کافی نخواهد بود. ویستون چرچیل نیز در سال 1908 از همین شیوه استفاده می کرد ولی کافی نیست. ما باید فراتر از این

برویم و بدانیم که منشأ این نابرابری ها در مراتب نهادینه نهفته است که می تواند تصحیح شود. اگر چه نهاد ها دچار اختلال شده باشند. یکی از این مراتبی که مورد نظر می باشد، موضوع به اصطلاح «جنگ علیه تروریسم» است.

ناممکن است که بتوانیم موفقیت چنین جنبشی را پیشبینی کنیم. ولی فکر می کنم که گسترش عمومی این جریان اجتماعی بخش بیش از پیش فزاینده تری از شهروندان آمریکائی را به ضرورت چنین جنبشی آگاه خواهد ساخت...

و براین باور هستیم که یک اقلیت ضد جنگ و صلح آمیز که به خوبی هماهنگ شده باشد می تواند پیروز شود، و می تواند با تکیه به منابع حقیقی و حسن نیت بین دو تا پنج میلیون نفر را گردآوری کند. امروز، نهادهای کلیدی جهان سیاست در ایالات متحده نه تنها دچار اختلال هستند بلکه غیر مردمی نیز می باشند. به ویژه، کنگره که میزان محبوبیت آن به 10 درصد رسیده است.

مقاومت سر سختانه جهان ثروت خصوصی و پیمان کار سالارانه در مقابل اصلاحات خردگرایانه یکی دیگر از مشکلات پر اهمیت است، ولی هر چه بیشتر ثروتمندان به شکل آشکار نفوذ ضد دموکراتیک خود را نشان دهند، بیشتر ضرورت محدود ساختن سوء استفاده های آنها از قدرتی که در اختیار دارند آشکار می گردد. اخیراً، آنها اعضای کنگره را هدف گرفتند برای آن که از این نهاد اخراجشان کنند، این اعضا «متهم» بودند که با توافق یکدیگر می خواستند به حل مسائل دولتی پردازند. در این کشور، مطمئناً اکثریتی از شهروندان وجود دارد که می تواند برای دفاع از منافع عمومی بسیج شود.

استراتژی های نوین و فنون اعتراضی ضروری خواهد بود. هدف از این نوشته آرایه چنین روش هائی نبوده و نیست. با این وجود، باید پیشبینی کنیم که اعتراضات آینده یا اعتراضات در جهان مجازی باید از اینترنت در فرآیند مبارزاتی به بهترین شکلی استفاده کند.

یک بار دیگر باید بگوییم که به هیچ عنوان نمی توانیم از پیروزی در این مبارزه برای منافع عمومی علیه منافع خصوصی و ایدئولوژی های ارتجاعی و نا آگاه با اطمینان حرف بزنیم و پیشبینی کنیم. ولی با افزایش فزاینده خطر منازعات ویرانگر بین المللی، بیش از پیش بسیج عمومی برای دفاع از منافع عمومی ضرورت خود را به اثبات می رساند. بررسی تاریخ یکی از بهترین روش ها برای اجتناب از تکرار فاجعه است.

آیا چنین امید هائی به پیدایش جنبش اعتراضی غیر واقع گرایانه است؟ به احتمال قوی. ولی به هر صورت، من بر این باور هستم که این جنبش یک ضرورت است.<sup>26</sup>

## سخن آخر

### ایالات متحده

در یک شب سیاه زمستان هنوز بخواب نرفته بودیم که انفجاری عظیمی شهر مزار شریف را لرزاند نظیر آن را نه پیش از آن در جنگهای روس و مجاهدین و نه هم بعد از آن در جنگهای امریکا در افغانستان دیدیم. همین انفجارات دو یا سه کرت دیگر نیز شنیده شد اما از ما دور بود. فردا که از خواب برخاستیم طالبان بشکل درامتیک پایگاهها و موضعات و واحد های اماراتی خود را ترک گفتند. جنگ کامل عیار شروع شده بود و شبها در بام خانه های مان چرخ بال های امریکایی نان و غذا می ریختند که این نانها در مواضع مطلوب آن ریخته نشد و موادیکه توسط چتر پائین ریختانده میشد باعث عربده و جنگ میشد که نفراتی نیز تلف گردیدند. ما از طریق تلویزیونها ذریعه دیش انتن میدیدیم که در اطراف کشور در ظرف دو هفته چه جنگهایی مهیبی رخ داد ما بچشم

<sup>26</sup> از ایتم (3) الی حتم گفتار تحقیقاتی پیتر جان اسکات استاد کرسی دانشگاه بروکلی در سانفرانسکو و دیپلمات پیشین کانادا میباشد که در گاه نامه هنر و مبارزه به نشر رسیده بود این قسمت ها عیناً نقل شده است و چیزی را که خارج از این مقاله است در پرنسس مشخص شده است. (مولف)

میدیدم که چطور قلعه های چندین صد ساله وقتی از هوا مورد اثابت بمب و راکت قرار می گرفت درصدم حصه ثانیه هبامی گردید.

از آن روز دوازده سال میگذرد. در این مدت ما هرگز احساس آرامش و صلح نکردیم، جنگها در اطراف شهر های بزرگ ادامه داشت و حملات تروریستی در شهر ها وقایع خونینی را حتی تا امروز نیز بار آورده است. ترورستها بعوض اینکه سر جایشان نشانده می شدند با استفاده از تکنولوژی جدید پای ناتو و عساکر امریکایی می جنگیدند. سر انجام نه تروریزم از بین رفت و نه صلح آشکار ارمنان آورده شد.

قانون اساسی کشور سیستم سرمایه داری را حمایت کرد کار و کوششی که دولت ها در چین کشور های نادارو فقیر می کرد قابل تحسین بود ولی با خصوصی سازی خدمات دولتی متوقف شد، موسسات خصوصی هرگز درد های مردم را دوا نمیکردند حتی در بازار کار مردم بکار گرفته نمیشد و نیرو های کاری از خارج تأمین میشد چند تا فابریکه ای که داشتیم به حراج گذاشته شد که ندانستیم پول آن چه شد. مراجع ایکه مردم را مخصوصاً کشاورزان را حمایت میکرد و برایشان بخاطر خرید کود کیمیاوی، تخم و... یارانه می پرداخت از بین رفت. کشت کوکنار بجز ولایتی که ما زندگی میکنیم در همه کشور عام شد، خط جدیدی از جوانان در امتداد مهاجرتها ی غیر قانونی ایجاد گردید که باعث مرگ و میر هزاران نفر شد و کذا باعث ترویج هروئین در کشور گردید. دولت بخاطر محو آن یک وزارت با عرض و طولی را در کابینه خود اضافه کرد که بعد از وزارتهای دفاع و داخله از پر هزینه ترین وزارتخانه ها بحساب میرود ولی کوچکترین تأثیری در امحای کوکنار و مواد مخدر رو نمانگردید.

بیکاری باوج خود رسید و مردم همه دست بسر شدند. هزاران نفر در هر شهری دنبال کار میگردند ولی کار اصلاً وجود ندارد. درد آورتر از آن مشکل بیکاری جوانان اعم از مردان و بانوان که تحصیلات دانشگاهی خود را پایان رسانده اند از بیکاری رنج می برند و هر سال هزار ها نفر از فارغین از دانشگاه های کشور در صف این بیکار ها افزوده میشود.

دولت هیچ نوع خدمات رفاه عامه را انجام داده نمیتواند. برق، مواد سوخت فوسیلی، آب آشامیدنی و سایر خدمات شهری یا وجود ندارند و یا اگر هم در شهر های بزرگ نظیر کابل-بلخ-هرات و ننگرهار و قندهار وجود داشته باشد به جیره است. در اطراف و واحد های حکومتی خدمات آبرسانی باوجودیکه سیستم های آن توسط پروژ های انکشافی راه انداخته شده است دستگاه ها فعالیت ندادند، زیرا مردم توان پرداخت قیمت خدمات را ندارند.

تجارت ما آن تجارت لجام گسیخته ای است که صعود قیم هرگز زیر کنترل نیست همین اوایل زمستان بود که گاز مایع که از خارج توريد میشود در کابل به کیلویی نود افغانی از پنجاه افغانی بالا رفت. این بلند رفتن نرخ در تمام کشور تأثیر گذاشت. تا آنکه وزیر سابقه تجارت که ظاهراً در انتخابات 93 اشتراک کرده بود، کنار رفت و وزیر جدید تجارت نرخها را واپس بهمان قیم سابقه آورد که قابل تقدیر است.

خلص این که دولت به یک موسسه مالیه گیر و ملت بیک قشر مالیه پرداز تبدیل شده است، این مالیه ها از معاش مامورین گرفته تا خدمات شهری، ترانسپورتی، سیاحت، گمرکات و مالیه های انکشافی از مردم و موسسات اخذ میشود. خدماتی را که در ظرف صدها سال دولت انجام میداد، حالا از آن خبری نیست. چندتا

مکتب و سرکهایی که در کشور از نو ساخته شده است از اثر کمک های مالی آیالات متحده و کمک دیگر کشور ها بود.

در کشور با وجود هزاران کارشناس اقتصادی برنامه های اقتصادی وجود ندارد وزارتخانه ها با وجود فقر دائمی مردم و اینکه در این کشور هزاران کار باید از نو سر گرفته شود، حتی قادر نیستند بودجه های اختصاصی خود را در راه های مطلوب مصرف کنند. بارها دیده شده است که این بودجه ها واپس به خزانة دولت رجعت داده شده است و هیچ مرجعی مسئولیت این بی کارگی را بدوش نمیگیرد.

حالا که کشورها، از افغانستان، تا ختم این سال بیرون می شوند، هیچ نوع ضمانتی برای امرار معاش مردم وجود ندارد. مردم از ناحیه امنیت تشوش دارند. هر کس از خود می پرسد آخر این وضع به کجا می انجامد؟